

# مبانی اسلامی حاکمیت سیاسی

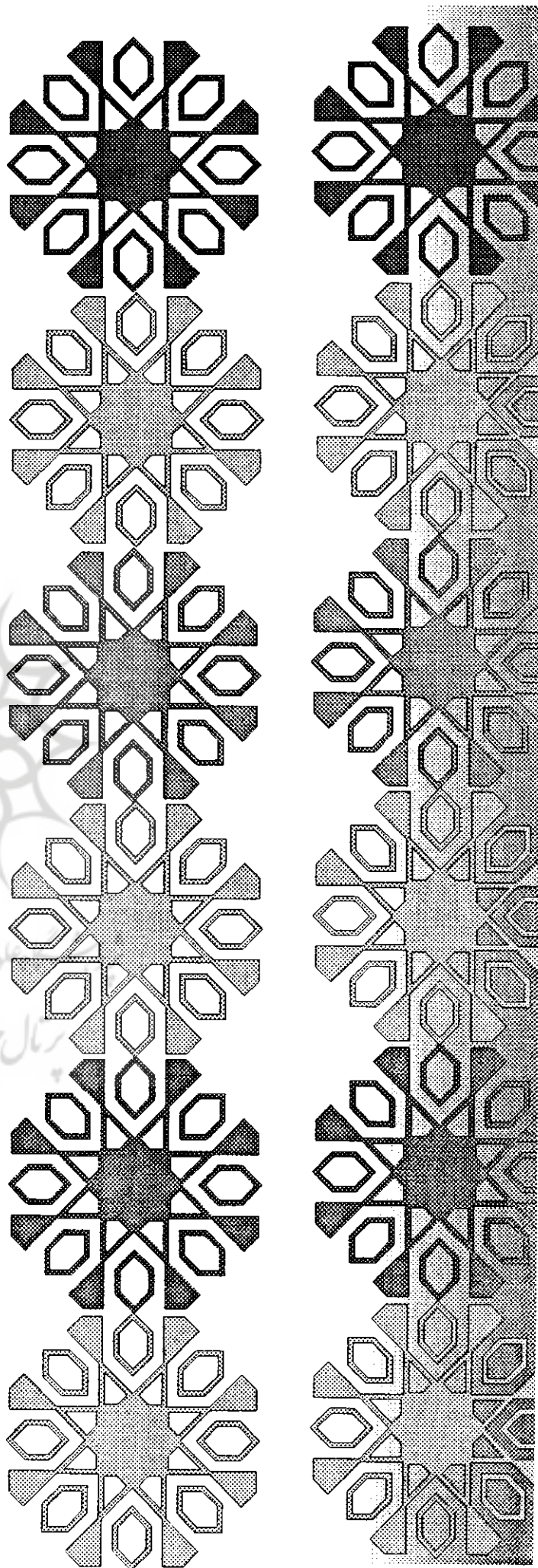
اصغر افتخاری\*

## مقدمه

حوزه مطالعات مربوط به «دولت» در عصر حاضر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گشته است. شاهد این مدعی، انتشار حجم وسیعی از پژوهش‌های نظری تحت عنوان «دولت» و «فلسفه دولت» می‌باشد. وجود چنین حساسیتی در میان «نظریه پردازان» سیاسی ما را وادار می‌دارد تا نسبت به بازیگران مهم «عرصه بین‌المللی» عطف توجه نموده و از «نظریه دولت در اسلام» سخن بگوئیم.<sup>۱</sup> اسلام به عنوان دینی سیاسی که موفق به تشکیل حکومت در هزار و چهارصد سال پیش گردیده است، علی‌القاعده در این ارتباط نیز دارای ایده و نظر می‌باشد که می‌تواند دستگیر «جوامع اسلامی» در عصر «غوغای ایدئولوژی‌های بیگانه» گردیده، آنها را از سرگردانی و حیرانی در وادی اندیشه‌های «غیر خودی» برهاند.

بدون شک، طرح، پردازش و عرضه «تئوری دولت در اسلام» کاری بس سترگ و در عین حال ضروری می‌باشد که جهد عالمانه جامعه علمی ما را می‌طلبد. در همین راستا، مولف به بررسی مهم‌ترین عنصر حکومت یعنی حاکمیت<sup>۲</sup> همت گمارده است و از این طریق سعی

\* - اصغر افتخاری، پژوهشگر و دانشجوی دکتری علوم سیاسی.



نموده تا یکی از اجزای مهم بنای نظریه دولت در اسلام را، مورد تأمل دقیق قرار دهد. بدین منظور با گزینش «دوره حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله»، حاکمیت سیاسی حضرت مطابق بینش سیاسی متعارف تجزیه و تحلیل شده است. علت‌های این انتخاب عبارتند از:

نخست آن که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنیان‌گذار اولین حکومت اسلامی بوده‌اند.

دوم آن که: مطابق امر الهی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین الگو و اسوه می‌باشند و شایسته‌ترین برای تبعیت و پیروی.<sup>(۱)</sup>

و سوم آن که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقطه و محور مشترک، بین تمامی فرق اسلامی می‌باشند.

در این نوشتار «حاکمیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله» مد نظر بوده و تمامی عقاید با استناد به سیره عملی و نظری ایشان بیان شده‌اند، لذا بحث از دوران ائمه اطهار علیهم السلام و دوران غیبت، دو موضوع حساس دیگری می‌باشد که لازم است پس از پاسخ گفتن به این سوال بنیادین که «آیا مقوله حکومت از مواردی است که با توجه به منصب پیامبری تعریف و تحدید می‌شود؟» بدان پرداخت. بدیهی است که پاسخ‌های گوناگون، تئوری‌های مختلفی را دامن می‌زند که فعلاً مورد بحث ما نیست. با این حال مؤلف بر این باور است که اهمیت پرداختن به سؤال «چیستی حاکمیت نبوی» مقدم بر سؤال‌های بعدی می‌باشد، چرا که برای ارائه پاسخی مقبول و مستند به شرع، اطلاع کامل از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ضروری می‌نماید.

**گفتار نخست: معنانشناسی واژه «حاکمیت»**

**در گفتمان سیاسی اسلام**

امروزه «حاکمیت» غالباً به عنوان «نیروی برتر» و یا قدرتی که مافوق قدرت‌های دیگر است، شناسانده می‌شود. اگرچه با رجوع به ابتدائی‌ترین آشکال اجتماع بشری می‌توان از «حاکمیت» سراغ گرفت ولیکن نخستین بار «ژان بَدن»<sup>(۲)</sup> از حاکمیت به مثابه عنصر اصلی «دولت» سخن گفت. او در «شش کتاب در باب جمهوری» چنین می‌نویسد:

«دولت یا اجتماع سیاسی عبارت است از حکومت قانونی چندین خانوار و کلیه متعلقات مشترک ایشان به همراه یک حاکمیت فائقه»<sup>۳</sup>

به زعم وی، حاکمیت دارای چهار خصیصه اصلی می‌باشد: «دائمی است»، «مطلق است»، «در طریق

عدالت بوده» و «ماهیتی قانون‌گذار» دارد. متعاقب طرح این ایده، اندیشمندان دیگری به پالایش و پردازش نظری آن همت گمارده و در نهایت بواسطه تأملات نظری «هابز»<sup>(۴)</sup> و «ژان ژاک روسو»<sup>(۵)</sup>، حاکمیت به عنوان «نیروی فائقه‌ای با چهار ویژگی: نامحدود بودن، غیر قابل انتقال بودن، تجزیه ناپذیر بودن و منبع وضع قوانین بودن»، تعریف می‌گردد.<sup>۶</sup> اما در اندیشه اسلامی حاکمیت بار مفهومی خاص خود را دارد که ذیلاً می‌رساند.

## ۱- بستر لغوی

**واژه‌شناسی حاکمیت در اندیشه سیاسی اسلام**

واژه حاکمیت، مصدر صناعی از ماده «حَكَمَ» است و هم معنا با مصدر قیاسی اش، یعنی «حُكِمَ»، می‌باشد. اگرچه واژه حُكْم و هم‌خانواده‌های آن - از قبیل: حاکم، حکیم، احکام، حکمت و ... - در قرآن و روایات بسیار استعمال شده است<sup>۷</sup> ولیکن بایستی توجه داشت که هیچ یک از الفاظ فوق‌الذکر معادل کامل واژه «ساورنتی»<sup>(۵)</sup> نمی‌باشد.

به زعم مؤلف، در اندیشه سیاسی اسلام معنای «حاکمیت» در قالب لفظ واحدی لحاظ نشده و برای بازسازی مفهوم اسلامی این معنا، لازم است تا به تأمل در مجموعه‌ای از الفاظ که هر یک به نحوی میّین معنای «حاکمیت» می‌باشند، پردازیم. مهم‌ترین این واژه‌ها عبارتند از:

### اول: حکم

با رجوع به قرآن کریم و سنت نبوی صلی الله علیه و آله می‌توان به «نَه» استعمال مهم از واژه «حکم» دست یافت که در این میان تعدای به کارکردهای حکومتی از قبیل حل و فصل دعاوی، اختصاص دارند ولیکن تنها در یک استعمال است که معنای «سلطه» و «قدرت فائقه» به نحوی لحاظ شده است. از آن جمله در قرآن کریم آمده:

۱ - لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا (احزاب، ۲۱).

2 - John Bodin

3 - Thomas Hobbes

4 - Jean Jacques Rousseau

5 - Soveriegnity

«همانا خداوند به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبان اصلی آن بدهید و چون در میان مردم حُکم کنید به عدالت باشد...»<sup>(۱)</sup> که به زعم بعضی از پژوهشگران، تقارن حُکم و امانت دلالت بر آن دارد که منظور از امانت همان قدرت حکومتی است.<sup>۷</sup> و یا در جای دیگر می‌خوانیم:

«و اموال خود را به باطل مخورید و کار را به حاکمان مکشایید [که به واسطه ایشان] و به گناه، بخشی از اموال مردم را بخورید در حالی که خود [بطلان دعوی‌تان را] می‌دانید.»<sup>(۲)</sup>

#### دوم: مُلک

این واژه در بعضی از آیات در وصف حال پیامبران به کار رفته است و از سنت دیرینه الهی مبنی بر اعطاء منصب حکومت به ایشان حکایت می‌کند. لذا «مُلک» اشاره به وجهی از نبوت دارد که با قدرت سیاسی در ارتباط است. به عنوان مثال در قرآن کریم می‌خوانیم: «همانا به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی (مُلک) بزرگی عنایت کردیم.»<sup>(۳)</sup>

#### سوم: خلافت

جریان خلافت در دو معنای عام و خاص استعمال می‌شود که معنای عام آن به مقام انسان در منظومه هستی اشاره دارد و از او به عنوان «خلیفه خدا بر روی زمین» یاد می‌کند. اما معنای خاص خلافت صبغه سیاسی دارد و مبین اعطاء حق حاکمیت به پیامبران می‌باشد. به عنوان مثال در آیه ذیل که خطاب به حضرت داوود آمده، می‌خوانیم:

«ای داوود همانا ترا خلیفه خود بر روی زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حُکم کن...»<sup>(۴)</sup>

#### چهارم: ولایت

ولایت در اندیشه اسلامی معنای بسیار گسترده‌ای دارد و عالم تکوین و تشریح را در بر می‌گیرد.<sup>۸</sup> در این میان استعمالی وجود دارد که غرض از آن «حاکمیت سیاسی» می‌باشد. به عنوان مثال در قرآن کریم می‌خوانیم:

«خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنها را از تاریکی‌ها به سوی روشنی‌ها رهنمون می‌شود و کسانی که کفر ورزیدند اولیائشان طاغوت‌ها هستند که ایشان را از روشنی به تاریکی رهنمون می‌شوند...»<sup>(۵)</sup>. با توجه به استعمال واژه ولایت برای طاغوت‌ها، معلوم

می‌شود که غرض از آن همین سلطه ظاهری می‌باشد و به طور کلی اثبات ولایت انبیاء در قبال نفی ولایت طاغوتیان با توجه به همین معنا صورت می‌گیرد.

#### پنجم: امامت

جریان امامت در جامعه اسلامی، به زعم معتقدان به آن، ادامه بخش «نبوت» است، لذا بعضی از محققان به آن صبغه سیاسی زیادی داده و تا بدانجا رفته‌اند که مدعی شده‌اند «حاکمیت در اسلام اساساً عبارتست از عهده‌دار شدن منصب امامت امت».<sup>۹</sup> اگرچه انکار بُعد سیاسی امامت اساساً محال می‌باشد و به معنای عاری نمودن آن از کارکرد اصلی امامت هست، با اینحال تحدید آن به حاکمیت سیاسی نیز صحیح نمی‌نماید. چراکه امام علاوه بر منصب «حکومت» همانند پیامبران متولی «هدایت» و «تبلیغ احکام» و ... نیز می‌باشد. لذا امامت مفهومی عام است که حاکمیت سیاسی بخشی از آن را شکل می‌دهد و نمی‌توان امامت را معادل کامل حاکمیت دانست. به همین خاطر است که ما امام را امام می‌دانیم چه در مقام حاکم باشد چه نباشد.

گذشته از الفاظ پنجگانه فوق یک محقق لازم است به واژگان دیگری که دارای سنخیتی با حاکمیت سیاسی می‌باشند، نیز توجه نماید تا بتواند در ترسیم سیمای کلی حاکمیت سیاسی پیامبر ﷺ نسبتاً موفق عمل نماید. از آن جمله می‌توان به واژه «اطاعت» اشاره داشت که تعمیم آن از سوی شارع به طور غیر مستقیم محقق را به اطاعت سیاسی (اطاعت از حاکمیت سیاسی پیامبر ﷺ) رهنمون می‌شود. آنجا که می‌خوانیم:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسولش و اولی الامر تان اطاعت کنید و چون در چیزی اختلاف

۱ - «وَإِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ لَآتِيهِ السَّاعَاتُ وَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَإِذَا حُكِمَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (نساء، ۵۸).

۲ - «وَلَا تَاكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره، ۱۸۸).

۳ - «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء، ۴۵).

۴ - «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص، ۲۶).

۵ - «وَاللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءَهُمُ الطَّاغُوتُ، يُخْرِجُهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...» (بقره، ۲۵۷).

کردید به خدا و رسولش ارجاع دهید ...»<sup>(۱)</sup>

واژه مهم دیگر «تسخیر» می‌باشد که گذشته از معنای «به مسخره گرفتن»، دلالت بر نوعی سلطه و قدرت برتر نیز دارد. از آن جمله آنجا که می‌خوانیم: «خداوند آنچه در زمین و آسمان است را مسخر شما قرار داده است»<sup>(۲)</sup> و یا «[خداوند] جهان را مسخر شما گردانید»<sup>(۳)</sup> واژه «سلطه» اگرچه ظهور تام در معنای مورد نظر ما دارد ولیکن در زبان دینی اسلام ضرورتاً در این معنا نیامده و از آن معنای «توانایی»<sup>(۴)</sup>، «اذن و اجازه»<sup>(۵)</sup> و همچنین «حجت»<sup>(۶)</sup> اراده شده است. اما آنجا که معنای حاکمیت اراده شده، سوره حشر و نساء می‌باشد که از اراده الهی برای حاکم ساختن گروهی بر دیگران سخن به میان آمده است.<sup>(۷)</sup> آخرین واژه‌ای که در اینجا به آن اشاره می‌شود، واژه «غلبه» می‌باشد که به خاطر دلالت آن بر «سلطه قهرآمیز» بیشتر در خصوص «منازعات نظامی»<sup>(۸)</sup> کاربرد دارد تا حاکمیت سیاسی. البته استعمالی از آن دیده شده که به حوزه روانشناسی<sup>(۹)</sup> تعلق دارد و از سلطه یک روحیه یا نگرش خاص بر افراد سخن می‌گوید که در تحقیق زوایای روانشناختی حاکمیت سیاسی، موثر و مفید است.<sup>۱۰</sup>

نتیجه کلام آن که، جستجو برای پیدا نمودن معادل و لفظ واحدی با «ساورنتی» در حوزه اندیشه اسلامی، چندان قرین توفیق نمی‌باشد. واژگان موجود همه دارای ابعاد معنایی مختلفی می‌باشند و لذا معادل نهادن هر یک از آنها با حاکمیت به معنای تقلیل معنایی آنها و فدا نمودن پاره‌ای از ظرایف و ابعاد معنوی آنها می‌باشد. لذا ما باید به وجود واژه‌گان متعدد اعتراف نموده و بر این اساس به بازسازی معنای این مفهوم مطابق با اندیشه‌های سیاسی اسلام همت گماریم.

## ۲- بستر مفهومی

تعیین جایگاه حاکمیت در اندیشه سیاسی اسلام مطابق جهان‌بینی اسلام. حاکمیت سیاسی به عنوان یکی از شعب فرعی - ولی مهم - مقوله اصلی «ولایت» (در معنای عامش) مطرح می‌باشد. به اعتقاد مسلمانان، ولایت مطلق بر جهان هستی فقط از آن خداوند می‌باشد و هیچ کس با او در این مقام شریک و یاور نیست، لذا در قرآن می‌خوانیم «مانا حاکمیت کامل متعلق به خداست و امر نموده که جز او را نپرستید»<sup>(۱۱)</sup> بر این اساس،

خداوند در دو حوزه تکوین و تشریح، حاکم بلامنازع است و کسی را حق دخالت و تصرف در آنها نیست. در خصوص ولایت تکوینی خداوند، در قرآن به صراحت تمام آمده که همه مخلوقات چه به اختیار و چه به اجبار سر در فرمان او دارند و مسخر خواست خداوند هستند.<sup>(۱۲)</sup> ولایت تشریحی حضرت حق نیز با اختصاص مقام قانون‌گذاری به «خدا» ظهور می‌یابد، آنجا که حضرتش می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»<sup>۱۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ نیز به خاطر آن که فرستاده خداوند بودند، ولایت داشتند و این ولایت به تبعیت از ولایت الهی به دو قسمت می‌شود: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی. در ارتباط با ولایت تکوینی پیامبر ﷺ در کتب تاریخی مصادیق بسیاری ذکر شده است (از قبیل زنده کردن مردگان، درک زبان حیوانات، شفای بیماران لاعلاج، بینا کردن کوران و ...) که در بحث حاضر محل استناد نیست.<sup>۱۲</sup> مهم حوزه ولایت تشریحی پیامبر ﷺ می‌باشد که شکل دهنده «بستر مفهومی» حاکمیت سیاسی نیز به شمار می‌آید. ولایت تشریحی نیز بنوبه خود مشتمل بر سه حوزه اصلی است که عبارتند از:

- ۱ - «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم» (نساء، ۵۹).
- ۲ - «و سخر لكم ما فى السموات و ما فى الارض» (الجنه، ۱۳).
- ۳ - «و سخر لكم الفلك» (ابراهيم، ۳۲).
- ۴ - «ملاً و لاتفدون الا بسطان» (الرحمن، ۳۳).
- ۵ - «ملاً و انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتولون. انما سلطان على الذين يتولون ...» (نحل، ۱۰۰ - ۹۹).
- ۶ - «ملاً و الذين يجادلون فى آيات الله بغير سلطان» (غافر، ۳۵).
- ۷ - در آیه ۹۰ از سوره نساء آمده «ولولاه الله لفسطهم عليكم فلقاتلوكم ...» و در آیه ۶ از سوره حشر می‌خوانیم «ولكن الله يسلط رسله على من يشاء».
- ۸ - «الم غلبت الروم فى ادنى الارض و هم من بعد غلبهم سيظنون» (روم، ۳ - ۱) و یا «كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله» (بقره، ۲۴۹).
- ۹ - «غلبت علينا شقوتنا» (مؤمنون، ۱۰۶).
- ۱۰ - «وان الحكم الا لله، امر الاتعبدوا الاياه» (يوسف، ۴۰).
- ۱۱ - «ولله يسجد من فى السموات و الارض طوعاً و كرهاً و ظلالهم بالغدو و الاصال» (رعد، ۱۵) همچنین (رحمان/ ۶) و: «ولله يسجد ما فى السموات و ما فى الارض من دابة و الملائكة و هم لا يستكبرون» (نحل، ۴۹).



**اول: تبلیغ احکام الهی و هدایت تمامی انسان‌ها**  
بنابه نص الهی، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موظف بودند تا پیام الهی را دریافت نموده، حفظ کرده و در نهایت به صورت کامل و به دور از هرگونه تحریفی به مردم برسانند:

«و بر پیامبر بجز از ابلاغ کامل (احکام الهی) رسالت دیگری نیست.»<sup>(۱)</sup>

این نوع از ولایت در حوزه مباحث «روابط بین‌الملل» منشاء اثر بسیاری می‌باشد که در گفتار سوم خواهد آمد.

#### دوم: تقنین

اگرچه این مقام ویژه حضرت حق می‌باشد، اما از آنجا که به اقتضاء شرایط، احکام و قوانینی لازم می‌آید تا حیات اجتماعی و فردی را انتظام بخشد، خداوند به پیامبرش این اذن را داده بود که قوانینی را وضع و اجراء نماید. این وجه از ولایت نبوی به عنوان یکی از وجوه حکومتی، نمود بسیاری داشته و لذا اکثر محققان از آن تحت عنوان «ولایت تشریعی» یاد نموده‌اند. به عنوان مثال از امام صادق صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمودند: خداوند پیامبرش را به خوبی تربیت نمود و سپس امر کرده که: «هر آنچه را که او گوید و یا آورد گردن نهید و از آنچه او نهی کند، دوری ورزید.»<sup>(۲)</sup>

لازم به ذکر است، این ولایت از آنجا ناشی می‌شود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوری بود از انوار الهی و لذا این اذن و اجازه را یافته بود تا احکامی را وضع نماید که در حقیقت همان احکام الهی بودند. همین سیره عملی و نظری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که بعداً به عنوان حجتی برای فقهاء در آمد تا در چارچوب آن به تفقه پردازند.<sup>(۳)</sup>

#### سوم: حاکمیت سیاسی

تولی امور سیاسی و بدست گرفتن قدرت سیاسی از جمله مؤلفه‌های عمده ولایت تشریعی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد که بدون آن بسیاری از آرمان‌های پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحقق نیافته و عملاً کار دین معطل می‌ماند. با توجه به همین نکته است که حضرت امام (ره) از حکومت به عنوان «فلسفه عملی فقه» یاد نموده و صراحتاً بیان می‌دارند:

«باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمامی احکام فرعیه حتی روزه، نماز و

حج است.»<sup>(۴)</sup>

حال که با معنا و واژگان معادل «حاکمیت» در گفتار اندیشه سیاسی آشنا شده و جایگاه آن را در ساختار اندیشه دینی دریافتیم، به بررسی ویژگیهای عمده «حاکمیت» پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دو بُعد داخلی و خارجی خواهیم پرداخت.

#### گفتار دوم: بُعد داخلی حاکمیت

##### مطابق سیره عملی و نظری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حیات سیاسی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دو دوره مدنی و مکی تقسیم می‌شود. در دوران مکی از «حاکمیت سیاسی» به طور جدی بحث نمی‌شود و بیشتر مسائلی از قبیل اثبات وجود خدای یگانه و نفی شرک و بت پرستی مد نظر می‌باشد. با این حال، این بُعد مهم از ولایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کم و بیش و به طور غیر مستقیم طرح شده است که در مجموع قابل توجه می‌نماید. به عنوان مثال آنجا که از «صالحان» به عنوان وارثان حقیقی زمین یاد می‌شود<sup>(۳)</sup> و یا از بروز تحولی عمده در زمین مبنی بر نفی سلطه شیاطین سخن به میان می‌آید<sup>(۴)</sup> و یا اینکه در سوره شورا نوید برقراری یک حاکمیت سیاسی تازه داده می‌شود<sup>(۵)</sup>، همگی موبد این معنا هستند که «حاکمیت سیاسی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» از همان روز نخست مورد توجه شارع و شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - و حتی جماعت مؤمنان - بوده است.<sup>(۶)</sup>

«هجرت» به عنوان مهم‌ترین رخداد سیاسی در تاریخ اسلام، آغازی می‌شود برای ظهور «حکومت اسلامی». لذا اولین حضور «حکومت اسلامی» را در معاهده منعقد فیما بین مسلمانان و یهودیان مدینه به خوبی می‌توان مشاهده کرد، آنجا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان رئیس «امت واحده» به عقد قرارداد با یهودیان همت گمارد و بدین وسیله حکومت اسلامی اعلام موجودیت نمود.<sup>(۷)</sup> بررسی تاریخی و تحلیلی این فصل از

۱ - در ما علی الرسول الابلاغ المبین (نور، ۵۴).

۲ - داناتکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتھروا، (حشر، ۵۹).

۳ - ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر، ان الارض یرثها عبادی الصالحون،

(انبیاء، ۱۰۵).

۴ - وان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من العاوبین، (حجر، ۴۲).

۵ - به آیات ۳۶ تا ۴۲ این سوره مراجعه شود.

حیات مسلمانان و جامعه اسلامی جهت شناخت هر چه بهتر «حاکمیت» ضروری می‌نماید.

۱- تاریخ تحلیلی شکل‌گیری حکومت پیامبر ﷺ

در مدینه منوره

با ورود پیامبر اکرم ﷺ در ظهر روز دهم ربیع‌الاول به «یثرب»، زمینه مساعد برای شکل‌گیری «جامعه اسلامی» فراهم می‌آید و در پرتو تلاش پیامبر ﷺ و مسلمانان، اولین حکومت اسلامی با عنوان تازه «حکومت مدینه» پا به عرصه وجود می‌گذارد. جهت درک ویژگی‌های حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم ﷺ - بعنوان رئیس مدینه - اطلاع اولیه از ساختار قدرت و شکاف‌های اجتماعی موجود در جامعه آن وقت مسلمانان، ضروری بنظر می‌رسد. با تامل در تاریخ اعراب معلوم می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ در مقام تاسیس دولت با چند کانون قدرتی مهم مواجه بوده‌است: (۱) قدرت سنتی حاکم در یثرب، (۲) قدرت قبیله‌ای رایج در سطح شبه جزیره حجاز، (۳) دول منطقه‌ای، (۴) قدرت‌های بزرگ.

بحث از ساخت‌های قدرت در خارج از مدینه را به گفتار بعدی موکول می‌نماییم و در اینجا بنا به مقتضای بحث نگاهی خواهیم داشت به قدرت‌های موجود در مدینه. این شهر در بدو ورود پیامبر از شکاف‌های اجتماعی - سیاسی متنوعی در رنج بود که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

(۱) شکاف سیاسی اوس - خزرج؛ که نزاع طولانی آنان زیانزد کلیه اعراب بود. شکل‌گیری حکومت اسلامی در مدینه و حتی پیدایش جریان خلافت پس از فوت حضرت محمد ﷺ تا حدودی وامدار همین شکاف می‌باشد، چرا که رقابت اوس و خزرج در اکثر موارد منجر به جدایی این دو گروه بزرگ و بهره‌وری سیاسی قدرت سوم می‌شده‌است. شکل‌گیری نوعی روابط طبیعی و موسمی در عرصه سیاست که با جنگ و گریز بود، نتیجه موجود همین شکاف است.<sup>۱۸</sup>

(۲) شکاف اقتصادی اوس و خزرج - یهود؛ کشاورزی در حیات اقتصادی مردم یثرب حرف اول را می‌زد و با توجه به سلطه یهودیان بر اراضی حاصل‌خیز یثرب، می‌توان به تفوق اقتصادی یهود پی برد. البته جامعه یهودی نیز دارای تنوعات و رقابت‌های خاص خود بود و در این میان سه طائفه «بنونضیر»، «بنوقریظه» و

«بنوقینقاع» صاحب نام بودند.<sup>۱۹</sup>

(۳) شکاف‌های طبقاتی؛ رواج حیات قبیله‌ای در میان اعراب منجر به پیدایش طبقات مختلفی در میان مردم شده بود که در بروز جنگ‌ها و یا کشمکش‌های بین قبیله‌ای نقش موثری ایفا می‌کرد. به طور کلی می‌توان سه طبقه اصلی را در میان اعراب از یکدیگر تمیز داد: اول «الاحرارالصرحاء» که مشتمل بود بر تمامی افرادی که از حیث خونی و نسبی مشترک بوده و از ابتداء به یک قبیله تعلق داشته‌اند. دوم «موالی» که به قبیله‌ای غیر از قبیله اصلی‌شان پیوسته بودند.<sup>(۱)</sup> سوم «العبيد» که به واسطه اسارت (در جنگ) و یا خرید، جزء یک قبیله شده بودند.<sup>۲۰</sup>

(۴) شکاف دینی - عقیدتی؛ اگرچه تنوع ادیان در یثرب قابل توجه می‌نماید، با این حال از آنجا که بت‌پرستی جنبه رسمی و غالب را داشته، این شکاف چندان منشاء نزاع نبوده‌است. آن گونه که «ابن هشام» اظهار می‌دارد، اهل یثرب علی‌رغم وجود یهودیان متنفذ در شهر و نزدیکی به کانون‌های اصلی مسیحیت، عموماً دل در گرو عبودیت «منات» نهاده بودند و از این حیث ساکنان مدینه به طور غیر رسمی به یک وحدت صوری رسیده بودند.<sup>۲۱</sup>

برخلاف تصور رایج، ورود پیامبر اکرم ﷺ صرفاً با محو و یا کم رنگ شدن این شکاف‌ها همراه نبوده‌است بلکه برعکس دو شکاف اجتماعی و دینی بشدت تهییج می‌شود و ما شاهد فعال شدن این دو حوزه می‌باشیم. در حوزه اجتماعی شکاف تازه «مهاجران - انصار» را داریم و در حوزه عقیدتی نیز «عامل اسلام» را که تمامی عقاید دیگر را به تحدی فراخوانده و از حاکمیت بلامنازع «الله» سخن می‌گوید. همچنین شکاف درونی «متناقض - مسلمان» که مثر حوادث بسیاری بوده‌اند.

وضعیت شکاف‌های موجود در جامعه مدینه

این چنین جامعه‌ای البته خواهان یک حاکمیت سیاسی واحد، متمرکز و متقدر بود که علی‌القاعده شکلی «خودکامه» و «مستبدانه» نیز به خود می‌گرفت. تلاش چندین و چند ساله گروه‌های مختلف در یثرب تماماً

۱ - در قالب یکی از سه شکل: الحوار، الحلف، و العنق.

بیانگر این حقیقت می‌باشد که چگونه نزاع بر سر «قدرت افسار گسیخته»، تاریخ این شهر را مشوش و خونین ساخته است.<sup>۲۲</sup> در چنین فضا و بستر تاریخی است که منادی اسلام توحیدی با طرح تاسیس حکومت اسلامی پا به مدینه می‌گذارد و نوعی حاکمیت سیاسی را عرضه می‌دارد که ضمن داشتن توان بالقوه حل مشکلات جامعه و فائق آمدن بر شکاف‌های مذکور، از افتادن در ورطه «استبداد» و «خودکامگی» نیز به دور است. از حیث سیاسی، این بزرگترین دست‌آورد حضرت محمد ﷺ برای جامعه اسلامی بود، چرا که الگویی سالم و کار آمد از حاکمیت سیاسی را عرضه داشت که در قالب چارچوب‌های علمی امروزی نیز قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد. نتیجه این نوع از حاکمیت، فروکش کردن نزاع‌های بیهوده، انسجام بیش از حد جامعه اسلامی و در نهایت رشد و بالندگی جامعه اسلامی بود، به طوری که حکومت اسلامی در اندک زمانی به صورت یک قطب مقتدر جهانی درآمد.

## ۲- ویژگی‌های حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم ﷺ

### در پرتو سیره عملی و نظری حضرتش

همان گونه که ذکر آن رفت، در تاریخ اندیشه سیاسی غرب، حاکمیت با چهار ویژگی اساسی «نامحدود بودن»، «تجزیه ناپذیر بودن»، «غیر قابل انتقال» بودن و «ماهیتی قانونگذار داشتن» شناخته می‌شود. اما در نگرش و حکومت نبوی ﷺ طیف این خصال بسیار متنوعتر و کامل‌تر

می‌باشد. جهت سهولت در مقام بیان این ویژگی‌ها - که اکثراً با توجه به جغرافیای زمانی و مکانی ایرادشان جالب توجه می‌نماید - آنها را در ذیل شش عنوان کلی ذیل مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ویژگی اول: حاکمیت سیاسی ذاتی دین اسلام است

فلسفه تاسیس حکومت در یک تقسیم‌بندی کلان، یا پاسخ‌گویی به «نیاز بشری» است و یا نیل به «هدف» و «آرمانی» مقدس که در کنار تحقق آن نیازهای بشری نیز برآورده می‌شوند. حاکمیت سیاسی از نظر گروه نخست صرفاً جنبه مادی داشته و در ذیل مفاهیمی از قبیل «اصالت قدرت»، «اصالت نفع و سود» و ... معنا می‌یابد. اما به عقیده گروه دوم، حاکمیت در بستر یک رسالت عالی‌تر معنا می‌شود که در صورت فقدان آن معنای متعالی، حکومت نیز فلسفه وجودی خود را از

دست می‌دهد. مکاتب و نحله‌های مختلفی که در درون بینش دوم فعالیت می‌نمایند خود طیف‌های متنوعی را شکل می‌دهند که با توجه به نحوه جمع بین اصول رسالی و نیازهای انسانی، طبقه‌بندی می‌شوند. به عنوان مثال حکومت‌های لیبرالیستی و کمونیستی علی‌رغم حملاتی که علیه حکومت اسلامی دارند، در همین گروه قرار دارند، با این حال، از آنجا که اصول مکتبی خود را در درجه دوم اعتبار گذارده و بنا به اقتضاء شرایط آنها را دست‌خوش دگرگونی و تحول می‌سازند، از حکومت‌های اسلامی فاصله می‌گیرند. بر این اساس چه بسا حکومت‌های لیبرالیستی و کمونیستی از بستر ارزشی خود - که شعار آن را کراراً طرح می‌نمایند - خارج شده و صرفاً به نیازهای بشری بسنده نمایند و یا اینکه آرمان‌ها را در حد انسان‌ها در آورند؛ بل‌پته‌ای که در عصر حاضر به طور واضح قابل رؤیت می‌باشد.

اما در الگوی حکومتی اسلام، حاکمیت نه جزئی از شریعت بلکه یکی از مولفه‌های ذاتی آن می‌باشد. لذا مشاهده می‌شود که «رسالت» نبوی، خودبخود به تشکیل حکومت اسلامی منجر می‌شود و پیامبر ﷺ در مقام «رئیس مدینه» قرار می‌گیرد. جهت تأیید این برداشت، کافی است به اجزاء متشکله دین اسلام رجوع نموده آن را مجدداً مورد تأمل تاریخی و تحلیلی قرار دهیم، آنگاه خواهیم دید که کوچک‌ترین جزء این شریعت - اعم از اصول عقاید، احکام، اخلاق و ... - صبغه و اثر سیاسی داشته‌است. به همین خاطر است که اسلام را اساساً دین سیاسی لقب داده‌اند. به علاوه با رجوع به مبحث واژگان معادل حاکمیت در اندیشه سیاسی اسلام، معلوم می‌شود که تمامی این الفاظ ماهیت و صبغه دینی دارند. نتیجه آنکه پیامبر ﷺ برای حاکمیت سیاسی اساساً لفظ مستقلی را وضع ننمودند، چرا که مفاهیم دینی از قبل ارائه شده، ذاتاً حاکمیت سیاسی را از حیث نظری و عملی، تعریف می‌کردند. ارتباط وثیق بین «دین» و «دولت» در اسلام ریشه در همین مطلب دارد. مرحوم علامه مجلسی، در جلد شانزدهم بحارالانوار، ضمن حدیث طولانی در مناقب حضرت رسول ﷺ از برتری‌های پیامبر اسلام بر دیگر پیامبران الهی سخن می‌راند.<sup>۲۳</sup> در این حدیث، پیامبر اکرم ﷺ به هنگام مقایسه سلطنت خویش با سلطنت حضرت سلیمان علی‌ه السلام به ویژگی‌های رسالت نبوی خود و شاخصه‌های دینی آن

اشاره می‌نمایند و اساساً به مولفه‌های مادی و متعارف حاکمیت‌های سیاسی (از حیث قلمرو تحت حاکمیت، میزان نفوذ، قدرت نظامی و اقتصادی و ...) استناد نمی‌جویند. نحوه استدلال پیامبر ﷺ حکایت از حقیقتی دارد که ما تحت عنوان «ذاتی دین بودن» حاکمیت از آن یاد کردیم.<sup>۲۴</sup> نتیجه بلافصل این ویژگی آنست که اولاً: اسلام ذاتاً بدنبال تاسیس «حکومت» بوده و تصور اسلام به عنوان «دینی شخصی»، تصوری ناقص می‌باشد که حظی از حقیقت الهی به همراه ندارد. ثانیاً در صورت قطع رابطه «دین» و «اصول دینی» با «حاکمیت سیاسی»، حاکمیت مورد نظر اگر هم کارآمدی داشته باشد، حجیت نخواهد داشت.

### ویژگی دوم: حاکمیت سیاسی جامع است

حاکمیت سیاسی پیامبر ﷺ جامع بود، بدین معنی که هر آن حوزه‌ای را که برای اداره امور یک جامعه ضروری می‌نمود، در بر می‌گرفت. بر همین اساس است که پیامبر ﷺ را قیم گفته‌اند یعنی کسی که به میزان زیادی به کار مردم می‌پرداخت و تمامی حوزه‌ها را مد نظر داشت.<sup>۲۵</sup> جابر بن عبدالله از قول پیامبر اکرم ﷺ حدیث طولانی‌ای را نقل کرده‌است که در آنجا حضرتش از اسامی خود سخن به میان آورده‌اند. از آن جمله اینکه فرموده‌اند:<sup>۲۶</sup>

«من به طور کامل و تمام «قیم» قرار داده شده‌ام.»<sup>(۱)</sup>

این عنوان پیامبر ﷺ برگرفته از کلامی الهی است، آنجا که می‌فرماید: «پیامبر از مردم به خودشان اولی‌تر است ...»<sup>(۲)</sup>

علامه مجلسی در تفسیر کلمه «اولی» چند وجه بیان می‌دارد. یکی آنکه: در تدبیر امور ایشان «محقق‌تر» است، لذا حکم او از حکم مردمان نافذتر است. دیگر آنکه، در دعوت بر آنها اولی‌تر است لذا چون پیامبر ﷺ آنها را به سویی فرا خواند و آنها تمایل به راه دیگری داشتند، باید که دعوت او را اجابت نمایند. سوم آنکه، حکم پیامبر ﷺ از حکم دیگران در حق مردم نافذتر است، لذا چون او حکمی صادر کرد دیگر نباید به سراغ کس دیگری رفت و کسب تکلیف نمود. در شأن نزول این آیه آمده که پیامبر ﷺ مردم را به شرکت در غزوه تبوک فرا می‌خواند و در این میان عده‌ای سر باز زده می‌گفتند: برویم و از پدر و مادرم کسب اجازه

نمائیم!<sup>۲۷</sup> گذشته از تفاسیر متنوع فوق یک مطلب مشترک است و آنهم اینکه اولویت پیامبر ﷺ را نسبت به دیگران اثبات می‌نماید و این نشان می‌دهد که احکام نبوی شمول و جامعیتی دارند که کلیه حوزه‌ها را شامل می‌شود و از این حیث برای آن تخصیصی نمی‌توان قائل شد.

جهت تبیین و تأیید قول فوق، بانگاه به سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ معلوم می‌شود که ایشان در مقام ریاست حکومت امور ذیل را به انجام می‌رسانده‌اند:

(۱) صدور منشور و تعیین خط مشی کلی نظام: پیامبر اسلام در بدو ورود به مدینه به عقد پیمان‌هایی بین مسلمانان با یهودیان و یا بین مهاجرین و انصار می‌پردازد که هر یک از آنها مشتمل بر اصول کلی نحوه عملکرد حکومت اسلامی در زمینه‌های مختلف است. به هنگام فتح مکه، پیامبر اکرم ﷺ خطابه مفصلی را در جوار کعبه ایراد می‌نماید که به عنوان منشور عملی حکومت تازه تاسیس مکه می‌باشد. تاریخ سیاسی اسلام حکایت از حجیت این سخنان برای مسلمانان در تمامی حوزه‌ها دارد و تنوع اصول بیان شده نیز جامعیت مورد نظر ما را می‌رساند.<sup>۲۸</sup>

(۲) عقد قرارداد: کلیه قراردادهای داخلی و خارجی به امضاء پیامبر ﷺ می‌رسیدند و بدون امضاء و یا تأیید ایشان اعتبار نداشتند. تاریخ نگاران، سال نهم هجری را با نام «عام الوفود» ثبت کرده‌اند و در این سال شاهد عقد قراردادهای متعددی فیما بین پیامبر اکرم ﷺ و دیگر قبایل و گروه‌ها می‌باشیم.

(۳) قضاوت و محاکمه: مسند قضاوت از جمله امور مهمی بود که حضرتش در صورت امکان بدان می‌پرداختند و در این ارتباط حکایت‌های متعددی وارد شده که پیامبر اکرم ﷺ حتی در بین یهودیان نیز چه بسا به قضاوت می‌نشستند و ضمن صدور حکم، اجراء آن را خواستار می‌شدند. جریان «بحرۃ الرعاء»، «لیثه» و «ضیقه» مصادیق بارز این وجه هستند.<sup>۲۹</sup>

(۴) اخذ تصمیم در مواقع حساس و بحرانی: پیامبر اکرم ﷺ در مقام رئیس جامعه اسلامی در هنگام

۱- «قال رسول الله ﷺ: انا لقیم الکامل والجامع ...»

۲- «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ...» (احزاب، ۶).



حساس و خطیر شخصاً به تصمیم‌گیری می‌پرداختند و بدین صورت بر مشکلات فائق می‌آمدند. به عنوان مثال در روز فتح مکه که بعضی از مسلمانان در خیال خود گرفتن انتقام از اهل مکه را می‌پروراندند و مردم مکه نیز در التهاب بودند که محمد ﷺ - کسی که آنها او را از دیار خود طرد کرده بودند و تا سر حد امکان اذیتش نموده بودند - با آنها چه می‌کند؟، حضرتش طی خطبه‌ای پس حمد و ثنای متعال و دعوت همه به اسلام، چنین حکم صادر نمودند که «اذهوا فانتم الطلقاء» (بروید که همگی شما از جمله رها شدگان هستید).<sup>۳۰</sup> حکم عفو عمومی از جمله تصمیم‌های حساسی بود که پیامبر اکرم ﷺ رأساً اتخاذ نمودند و بدین وسیله آتش فتنه و بحران را در مکه خاموش کردند. در حکایت دیگری آمده است که فردی بنام «حارث بن سوید» - از کسانی که مسلمان شده بود و در جنگ احد حضور داشت - از فرصت بدست آمده استفاده کرده و پس از کشتن «مجدور بن زیاد» و «قیس بن زید» - که با آنها کینه شخصی داشت - به قریش پناهنده شد. پیامبر اکرم ﷺ دستور دادند دادگاهی تشکیل شد و خود ایشان حارث را غیاباً محاکمه و حکم قتلش را صادر کردند. این واکنش قاطع پیامبر ﷺ در افزایش روحیه مسلمانان و جلوگیری از خیانت‌های بعدی بسیار موثر افتاد.<sup>۳۱</sup> از این گونه تصمیم‌گیری‌ها در سیره نبوی بسیار است که مبین اقتدار پیامبر ﷺ در مواقع حساس و بحرانی می‌باشد.<sup>۳۲</sup>

(۵) تقسیم غنائم: پیامبر اکرم ﷺ به عنوان مرجع تصمیم‌گیری در خصوص غنائم بدست آمده مطرح بودند. با توجه به اهمیت این مقام و آزادی دست پیامبر ﷺ در خصوص میزان سهم هر جنگجو، انواع سهام برندگان و کسانی که از غنائم سهم می‌بردند، می‌توان به حساسیت این بُعد از حاکمیت نبوی تفتن یافت. به عنوان مثال در جریان جنگ خیبر پیامبر ﷺ برای زنانی که همراه سپاه بودند، سهمی از غنائم قائل شدند و یا در پاره‌ای از موارد برای چند نفر که در جنگ حضور نداشتند سهم قائل شدند و تصمیماتی از این قبیل که حکایت از حاکمیت پیامبر ﷺ دارند.<sup>۳۳</sup>

موارد پنجگانه فوق نشان می‌دهد که پیامبر اکرم ﷺ به عنوان تنها رئیس جامعه اسلامی مطرح بوده‌اند و لذا حاکمیت ایشان در مقام حکومت «جامع» بوده و در برگیرنده کلیه حوزه‌هایی می‌شده که

برای تصدّی زمام امور جامعه آن زمان ضروری بوده است. این استنباط با توجه به آیه ذیل که خصوص جامعه اسلامی صادر شده، تایید می‌شود. آنجا که می‌خوانیم:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسولش و اولی الامر تان اطاعت کنید و چنانچه در موردی به منازعه برخاستید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید. اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید...»<sup>(۱)</sup>

همچنین با رجوع به فرازی از قرارداد منعقدۀ فیما بین پیامبر ﷺ و یهودیان مدینه، به شمول آن واقف می‌شویم. آنجا که آمده:<sup>۳۴</sup>

«همانا در هر آنچه از این پیمان اختلاف رخ دهد، مرجع حل آن، خداوند متعال و محمد ﷺ است...»<sup>(۲)</sup> این چنین مرجعیتی دلالت بر جامعیت حاکمیت پیامبر ﷺ دارد.

**ویژگی سوم: حاکمیت سیاسی تجزیه ناپذیر است**

از مجموعه مطالبی که در ذیل اصل دوم آمد، مطلب مهم دیگری نیز قابل استنتاج است. آنهم اینکه حاکمیت سیاسی به عنوان یک امر کلی و واحد، اختیارات مذکور را برای شخص پیامبر ﷺ به ارمغان می‌آورده است و لذا مشاهده می‌شود که ایشان در دوره نخست از حیات جامعه اسلامی شخصاً به انجام این امور همت می‌گمارده‌اند و تنها با گسترده شدن قلمرو جغرافیای کشور اسلامی و پیچیده‌تر شدن امور است که اقدام به نصب نمایندگان می‌نمایند تا امور جاری دچار توقف نگردد. در این وضعیت نیز بحث از تجزیه حاکمیت و استقلال حوزه‌های مختلف نیست بلکه ما همچنان شاهد این واقعیت می‌باشیم که افراد نه بالاستقلال بلکه به خاطر وابستگی‌شان به پیامبر ﷺ امرشان نافذ می‌باشد؛ به عبارتی، منصب همچنان متعلق به پیامبر ﷺ است و ایشان به نمایندگی از پیامبر ﷺ مشغول به انجام وظیفه بوده‌اند. نتیجه آنه که تفکیک قوای مشهور در اندیشه غربی اساساً در اینجا محل ظهور و بروز نمی‌یابد.

۱ - «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی

شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الآخر...» (نساء، ۵۹).

۲ - «وانکم مهما اختلفتم فیه من شیء فان مرده الی الله عزّ و جل و الی محمد صلی الله

علیه و سلّم...».

### ویژگی چهارم: حاکمیت سیاسی محدود است.

تصور جامعیت حاکمیت نبایستی ما را از محدودیت‌های موجود غافل سازد. براساس اندیشه اسلامی، حاکمیت سیاسی دارای چهار محدوده شاخص است که عبارتند از:

**حد اول: احکام الهی:** در ذیل اصل اول گفتیم که، رابطه حاکمیت سیاسی و دین بسیار وثیق است به گونه‌ای که اگر یک لحظه این ارتباط منقطع گردد، حق پیامبر خدا هم دیگر حجیتی نداشته و از مقام خود عزل می‌شود و هیچیک از مؤمنان مأمور به اطاعت از وی نمی‌باشند.

«همانا آن سخن پیامبری کریم است، و نه سخن شاعری که گروه اندکی بدان ایمان آورند و یا گفته کاهنی که تعدادی معدود بدان دل بندند. و این سخن از جانب خدای جهانیان نازل گشته است. [لذا] اگر از جانب خود سخنی بر ما ببندی، به سختی ترا گرفته و رگ حیات را قطع می‌نمائیم. و کسی را نشاید که مانع چنین امری شود.»<sup>(۱)</sup>

آیات فوق صراحت تمام وارد و نشان می‌دهد که تمامی امور بایستی در مجرا و حدود الهی جاری باشد چرا که مسند حکومت نیز ذاتاً از آن خدای متعال است و هیچکس حق آن را ندارد که دعوی حاکمیت داشته باشد مگر آنکه خداوند اذن آن را داده باشد. به همین خاطر در آیه‌ای دیگر در وصف حال پیامبر ﷺ می‌خوانیم:

«ای پیامبر! بگو من برای خود نفع و ضرری را نمی‌توانم حاصل نموده یا دور نمایم مگر آن چیزی که خدا بخواهد. من اگر از غیب چیزی بیشتر از آنچه خداوند متعال به من داده می‌دانستم، پس خیر بیشتری را نصیب خود می‌کردم و آنگاه هیچ بدی‌ای به من نمی‌رسید. پس همانا من کسی نیستم مگر یک بشارت دهنده و انزار دهنده برای کسانی که اهل ایمان هستند.»<sup>(۲)</sup>

در این آیه پیامبر اکرم ﷺ به وضوح بر عجز ذاتی خود تصریح نموده و به خدایی بودن امور اعتراف می‌نمایند. بر همین اساس در سیره نبوی به موارد متعددی برمی‌خوریم که مشاهده می‌شود حضرت رسول ﷺ علی‌رغم منافع ظاهری موجود، در مقام تصمیم‌گیری تأمل نموده، یا را از حدود الهی فراتر

نمی‌گذارند. از آن جمله موارد ذیل قابل توجه می‌نمایند:

**مورد نخست:** بعد از اتمام جنگ احد، چون پیامبر ﷺ بر سر جنازه حمزه سیدالشهداء آمدند و سینه آن جناب را شکافته و جسدشان را مُثله شده یافتند بسیار آندوهگین شدند. پس فرمودند «چنانچه بر قریش روزی تفوق یابم سی تن از ایشان را مُثله نمایم». مسلمانان نیز تحت تأثیر قرار گرفته، گفتند: که در صورت ظفر چنان کنند که مایه عبرت مشرکان باشد. در همین هنگام آیه نازل شد که:

«پس اگر مواخذه نمایید به همان اندازه باشد که مورد ستم واقع شده‌اید. اما چنانچه صبر پیشه نمائید البته که آن برای صابران بهتر است.»<sup>(۳)</sup>

پس پیامبر ﷺ گذشت پیشه ساخته و از این کار نهی کردند. از «سمره بن جندب» روایت شده که پیامبر ﷺ هیچگاه در مقامی نایستاد مگر آنکه از «مُثله کردن» نهی نمود.<sup>(۴)</sup>

**مورد دوم:** در سال نهم هجری هیأتی از جانب قبیله «ثقیف» به مدینه آمد تا با پیامبر در خصوص اسلام آوردن قبیله مذکور به مذاکره بنشینند. هیأت مذکور برای اسلام آوردن خود سه پیش شرط قائل شده بود. اول آنکه اجازه داشته باشند تا سه سال «لات» را حفظ کرده و بت‌شان را خرد نمایند! پیامبر ﷺ صراحتاً این شرط را رد نموده و حتی موقعی که ایشان به یک ماه هم راضی شدند، باز هم از قبول آن سر باز زدند. پیامبر ﷺ در پاسخ به خواست هیأت فرمودند: حتی برای یک لحظه پس از قبول اسلام، امکان حفظ بت‌لات نمی‌رود. تقاضای دوم هیأت آن بود که آنها از اقامه نماز معاف باشند. پیامبر ﷺ در این ارتباط نیز فرمودند: دینی که نماز ندارد خیری در آن نیست. شرط سوم آن بود که

۱ - «انه لقول رسول کریم و ماهر بقول شاعر قلیلا ماتومنون و لا بقول کاهن قلیلاً ما تذکرون تنزیل من رب العالمین ولو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمن ثم لفظنا منه الوتین فما منکم من احدی عنه حاجزین» (الحاقه، ۴۰ الی ۴۷).

۲ - «قل لا املکت لنفسی نفعاً و لا ضرراً الا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مننی السوء. ان انا لا نذیر و بشیر لغوم یؤمنون» (اعراف، ۱۸۸).

۳ - «وان عانتکم فعاثوا بعتل ماعونتم به ولئن صیرتم لهو خیر للصابرین» (نحل، ۱۲۶).

حداقل بت‌هایمان را به دست خود خُرد نکنیم! که پیامبر ﷺ این یکی را پذیرفت و از انجام این کار معافشان داشت.<sup>۳۶</sup>

**مورد سوم:** پیامبر اکرم ﷺ «علقمه بن مجذر» را برای انجام مأموریتی همراه تنی چند از مسلمانان راهی دیاری ساخته بود. در میانه راه و به هنگام استراحت، علقمه رو به افرادش نموده و گفت: مگر چنین نیست که من فرمانده شما هستم و شما باید از من اطاعت کنید؟ گفتند: آری. پس گفت: برخیزید و خود را در آتش افکنید!! نقل شده که تعدادی مهتای این کار شدند و در آخرین لحظه «علقمه» منصرف شده و گفت که شوخی کرده است. در بازگشت به مدینه چون پیامبر ﷺ حکایت علقمه را شنیدند، اظهار داشتند: <sup>۳۷</sup> «هر آن کس شما را به معصیتی امر کرد اطاعتش نکنید.»<sup>(۱)</sup>

### حدّ دوم: رعایت حق و حقوق

در اوصاف پیامبر ﷺ آمده که ایشان همیشه «حق» را ملاک و معیار اعمال خویش می‌داشتند به گونه‌ای که اگر حقی ضایع می‌شد، چهر مهربانشان دگرگون شده و برافروخته می‌شدند. در این خصوص موارد بسیاری را می‌توان در سیره نبوی سراغ گرفت که حضرت، اعمال حاکمیت را به خاطر رعایت حقی، محدود ساخته‌اند. به عنوان مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

**مورد نخست:** چون پیامبر اکرم ﷺ عزم خود را برای جنگ با قبیله «هوزان» جزم کرد، در کار تدارک سپاه برآمده و مسلمانان را جهت جهاد فراخواندند. پیامبر ﷺ که برای رزم احتیاج به وسایل رزمی - دفاعی داشتند، مطلع شدند که «صفوان بن امیه» مشرک، دارای امکانات مناسبی است. پس به دنبال او فرستادند و از او خواستند تا امکانات خود را در اختیار سپاه اسلام بگذارد. صفوان گفت: محمد آیا قصد آن داری که اموال مرا به زور بگیری؟ پیامبر فرمودند: نه چنین نیست بلکه عاریه است و ضمانت آنها برماست. پس آنها را به پیامبر ﷺ داد و حتی نقل شده که طبق قراردادی حمل و نقل آنها را نیز برای مسلمانان عهده‌دار شد.<sup>۳۸</sup>

**مورد دوم:** «مربع بن قیظی» از جمله کسانی است که «ابن هشام» نام او را در زمره منافقان ثبت نموده است. زمانی که لشکر اسلام برای جنگ راهی منطقه اُحد بود، رسول خدا از او اجازه خواست تا از باغ او عبور نمایند. با

اینکه لشکر اسلام می‌بایست هرچه زودتر به منطقه اُحد می‌رسید، با این حال «قیظی» که مردی کور بود از این کار ممانعت به عمل آورد و خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: ای محمد حتی اگر رسول خدا هم باشی به تو اجازه عبور از حریمم را نمی‌دهم. سپس مثنی خاک برداشته خطاب به پیامبر ﷺ گفت: به خدا قسم اگر می‌دانستم که ذرات این خاک بروی کسی جز تو نمی‌ریزد آن را به صورتت می‌پاشیدم. نقل شده اصحاب قصد جان او را کردند ولیکن پیامبر ﷺ مانع شده، فرمودند: او را رهایش کنید که کور است و کور دل.<sup>۳۹</sup>

**مورد سوم:** «جارود بن عمرو» از جمله افرادی بود که همراه با تنی چند از بزرگان قبیله «عبدالقیس» جهت اختیار کردن اسلام نزد حضرتش آمده بودند. پس چون اسلام آورده و خواستند راهی سرزمین‌شان شوند، از پیامبر ﷺ تقاضای چند عدد مرکب نمودند که پیامبر ﷺ در پاسخ فرمودند: چیزی برای کمک کردن به شما ندارم. جارود گفت: بر سر راه ما شترانی از مردم هستند که گم شده‌اند آیا می‌توانیم آنها را گرفته مرکب خود سازیم؟ پیامبر ﷺ ضمن نهی ایشان، فرمودند: بر شما باد که از آنها دوری کنید چرا که آتش سوزانی در انتظار شماست.<sup>۴۰</sup>

**مورد چهارم:** به هنگام تقسیم غنائم غزوة حنین گروهی از قبیله «هوزان» که مسلمان شده بودند نزد حضرت آمده اظهار داشتند که ما از عشیره توایم و اکنون مصیبتی به ما رسیده پس بیا و لطفی در حق ما بکن. همچنین مردی به نام «زهیر» از بنی سعد که پیامبر دوران طفولیتش را در آنجا گذرانده بود برخاست و گفت: در میان این اسیران عمه‌ها و خاله‌های تواند، برآستی که اگر ما دایگی افرادی چون «نعمان بن منذر» (پادشاه سرزمینهای عربی قسمت ایران) و حارث بن ابی شمر (پادشاه بخش عرب نشین شام) را به عهده می‌گرفتیم، در این حالت حتماً به ما کمکی می‌کردند. پیامبر ﷺ چون چنین دید قصد آن کرد که به ایشان کمکی نماید لذا از حق خود در غنائم گذشتند و این را به هنگام نماز به مسلمانان اعلام کردند تا هر که خواهد چنین کند. اگرچه مهاجران و انصار به خاطر پیامبر ﷺ

از حق خود گذشتند و اسیران را بازگردانیدند اما «اقرع بن حابس»، «عبینه بن حصن» و «بنوفرازه» و ننی چند از این کار سر باز زده، از حق خود نگذشتند. در این موقع پیامبر ﷺ جهت راضی کردن این گروه اعلام داشتند که در قبال هر اسیر شش شتر از اولین غنیمت خواهند داد. پس مخالفان راضی شدند مگر «عبینه بن حصن» که همچنان بر نگاه داشتن اسیر خود اصرار داشت. در این مورد نیز «زهیرابو صرد» با او سخن گفته و اثبات کرد که نفع مادی پیشنهادی پیامبر ﷺ بیشتر است، پس او نیز قبول کرد.<sup>۴۱</sup>

**مورد پنجم:** به هنگام محاصره قلاع خیبر، «اسود راعی» (اسود چوپان) که اجیر یک یهودی بود و گوسفندان او را می چرانند، نزد رسول خدا ﷺ آمده و در نهایت مسلمان شد. پس خواست که گوسفندان را به لشکر اسلام واگذار نماید که پیامبر ﷺ فرمودند: گوسفندان به صاحبانشان تعلق دارند لذا مستی خاک برداشته آنها را به سوی قلعه‌های خیبر هدایت کرد.<sup>۴۲</sup>

**حد سوم: رعایت عدالت.**

علی رغم وسعتی که برای حاکمیت سیاسی پیامبر ﷺ ذکرش رفت، حضرت به هیچ وجه پا را در فراسوی مرزهای عدالت نمی گذارند. به طوری که موردی در سیره نبوی مشاهده نمی شود که حضرت از مقام حکومتی خود استفاده کرده برخلاف آنچه عدالت اقتضاء داشته عمل نماید. میزان پایبندی پیامبر ﷺ به این اصل چنان بود که حتی برای مخالفان نیز جانب توجه می نمود. موارد ذیل حکایت از رعایت اصل عدالت در عین توانمندی از سوی پیامبر ﷺ دارند:

**مورد نخست:** پس از فتح مکه پیامبر ﷺ افرادی را جهت دعوت قبایل اطراف مکه با رسالت تبلیغ گسیل می داشتند. این گروه‌ها ابتدا مأمور به دعوت بودند و اجازه جنگ نداشتند. با این حال «خالد بن ولید» به خاطر کینه دیرینه‌اش با قبیله «بنی جذیمه»، علی رغم گرویدن ایشان به اسلام، آنها را اسیر کرده و گردن زده بود. پیامبر ﷺ چون از تخطی خالد مطلع شد ضمن اظهار نارضایتی از عملکرد او، حضرت علی رضی الله عنه را مأمور ساختند تا نزد آن قوم مظلوم و مصیبت زده رفته دیه و تاوان تمامی لطمات وارده را پردازد. نقل شده که امام علی رضی الله عنه تا پول ظرفی را که سگانشان در آن غذا می خوردند را پرداخت و مبلغی هم اضافه می پرداختند

تا رضایت بازماندگان به طور کامل جلب شود.<sup>۴۳</sup>

**مورد دوم:** در قبیله «خزاعه» مرد شجاعی به نام «احمریأسا» بود که در زمان جاهلیت به خاطر کینه‌های قومی، شبانگاه توسط مردان قبیله هذیل کشته شد. در فردای فتح مکه، قبیله خزاعه که هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند فردی از قبیله هذیل را که مشرک بود اسیر کرده، به تلافی خون «احمر» کشتند! رسول خدا ﷺ چون از جریان اطلاع یافتند، فرمودند: «ای خزاعه دست از کشتار بردارید که اگر نفعی می داشت تاکنون حاصل آمده بود. کسی را کشتید که دیه‌اش را باید پردازم».<sup>۴۴</sup>

**مورد سوم:** یهودیان خیبر پس از غزوه مربوطه با پیامبر ﷺ توافق کرده بودند که هر ساله نصفی از محصول خود را به مسلمانان بدهند و در عوض در جای خود ساکن باشند. به همین خاطر کدورت خاطری از مسلمانان در دل داشتند و لذا روزی «عبدالله بن سهل» را کشته جنازه‌اش را در گوشه‌ای انداختند. صاحبان دم به رسول خدا ﷺ شکایت بردند و خواهان مجازات یهودیان شدند. از آنجا که نام قاتل به طور مشخص معلوم نبود - اگرچه به طور ضمنی مسلمانان می دانستند که توطئه یهودیان است - پیامبر ﷺ طی نامه‌ای خطاب به یهود خیبر از ایشان خواستند تا دیه او را حداقل پردازند. در پاسخ یهود خیبر نوشتند که: نه عبدالله را کشته‌اند و نه قاتل را می شناسند، لذا دیه را هم نمی دهند. پیامبر ﷺ چون قضیه را این گونه یافتند خود پرداخت دیه را تقبل کردند تا نه حقی ضایع شود و نه عدالت خدشه بردارد.

#### **حد چهارم: رعایت انصاف.**

از جمله حدود مهمی که در اینجا قابل توجه می نماید، «حد انصاف» می باشد که کمتر بدان توجه می شود. حقیقت آن است که پیامبر ﷺ در مقام اعمال حاکمیت قانونی ضرورتاً حدود سه گانه فوق‌الذکر را مد نظر نداشتند بلکه به چیزی بیش از آن یعنی «انصاف» نیز قائل بودند. نمونه این انصاف را می توان در قراردادهای منعقد شده با یهودیان یثرب در ابتدای ورودشان دید که چگونه بر پاره‌ای از آداب و رسوم آنها مهر تایید نهاده و ایشان را مجبور به تبعیت همه جانبه از حاکمیت سیاسی تازه تاسیس نمی نماید.<sup>۴۵</sup> در ذیل مقولات پیشین نیز دیدیم که پیامبر ﷺ چگونه در حق اعرابی که دوران طفولیت‌شان را در میان آنها گذرانده



بودند، انصاف به خرج داده در کمک به ایشان هیچ گونه کوتاهی نورزیدند.

اما مصداق بارز «انصاف» پیامبر ﷺ در غزوه حنین آشکار می شود، آنجا که در جریان تقسیم غنائم بنا به ملاحظاتی به انصار سهمی ندادند. این کار منجر به نارضایتی انصار شد تا آنجا که «حسان» نیز شعری سروده و این چنین شایع شد که پیامبر چون قوم قبیله خود را دیده، ما را فراموش کرده است. پیامبر ﷺ سعد بن عباده رئیس ایشان را طلبید، از قضیه کسب اطلاع نمود. متعاقب آن حضرت همه را جمع کرده خطاب به مردم از نعمت‌هایی که به واسطه ورود پیامبر ﷺ به جمع ایشان نصیب‌شان شده بود، سخن گفتند و از حاضران پرسیدند: مگر نه آنست که شما بسیار منتفع شده‌اید؟! جماعت در پاسخ گفتند: سخنی نیست و همه آنچه گفتی بر حق است و ما را نعمت بسیار رسیده است. در این موقع که مردم از تقاضای مالی‌شان منصرف و از سخنانشان پشیمان شده بودند، خود پیامبر ﷺ لب به سخن گشوده، اظهار داشتند: به راستی که شما نیز می‌توانید بگویند: ای محمد مگر چنین نیست که تو هم وقتی نزد ما آمدی که قومت ترا تکذیب کرده و از خود رانده بودند و این ما بودیم که تصدیقت نمودیم؟! ما بودیم که ترا پناه داده و همچون بزرگان خود با تو رفتار کردیم؟ پس اگر می‌گفتید، سخن راستی بود. با این سخنان بود که اهل مدینه نیز دلگرم شده و در نهایت با رضایت تمام در حالی که تنها غنیمت مهم را وجود پربرکت رسول خدا ﷺ می‌دانستند که همراه آنان بود، راهی مدینه شدند.<sup>۴۶</sup>

توجه پیامبر ﷺ به خدمات مردم مدینه حکایت از انصاف ایشان دارد و اینکه قدرت، چشم حضرت را بر روی خدمات دیگران بسته است.

### ویژگی پنجم: مسئول بودن حاکمیت سیاسی

حاکمیت سیاسی در نظر پیامبر ﷺ ابزاری کارآمد بود که برای تحقق آرمان‌های بلند اسلامی، ایشان می‌توانستند از آن بهره ببرند. لذا با به حکومت رسیدن پیامبر ﷺ و تشکیل حکومت اسلامی، مشاهده می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ بیش از پیش نسبت به امور مردم حساس شده و بار رسالت خویش را سنگین‌تر می‌یابند. به عنوان مثال در تفسیری که از آیه وارده در خصوص حاکمیت مطلق پیامبر ﷺ نازل شده است، این چنین

می‌فرمایند که:<sup>۴۷</sup>

«من از مؤمنان بر خودشان اولی‌ترم، لذا هر مؤمنی چون فوت کند و دینی برگردن داشته باشد، قضاء او بر من است و اگر مالی از خود به جای گذارد، از آن وراثت اوست.»<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب حاکمیت کامل را به مسئولیتی تمام عیار تفسیر می‌نمایند که در طول حیات مبارکشان مصادیق زیادی را می‌توان به عنوان مؤید آن سراغ کرد. از جمله مهم‌ترین این موارد می‌توان به «مسئولیت‌پذیری پیامبر ﷺ در خصوص خانواده شهدا» اشاره داشت که حضرتش در مقام حاکم بلاد اسلامی به طور جدی آن را مسئولیت و وظیفه خویش قلمداد می‌نمودند. «ابن هشام» در نقل حوادث مربوط به زمان شهادت جعفر در جنگ موته، آورده است که: چون پیامبر ﷺ از این خبر آگاه شدند، از جای برخاسته شخصاً به در خانه جعفر رفته، فرزندان جعفر را در آغوش گرفتند و ضمن ابلاغ خیر شهادت، اشک ریخته و فرمودند تا مجلس عزاداری برپا کردند و برای خانواده جعفر طعام و دیگر مایحتاج بردند. در روزی که لشکر اسلام نیز بازگشت، پیامبر خودشان فرزند جعفر را بر مرکبشان سوار کردند تا احساس یتیمی نکند.»<sup>۴۸</sup>

وجود چنین حساسیتی در پیامبر ﷺ بیانگر این حقیقت است که، ایشان «حاکمیت سیاسی» را همچون مقامی امتیاز بخش در نظر نمی‌گرفتند که از طریق آن به جلب منافع بپردازند، بلکه مسئولیتی سنگین می‌دیدند که حضرت را وا می‌داشت شب و روز در کار بسامان کردن امور مردم باشد. وجود چنین بینش و دیدگاهی در نزد حاکم اسلامی او را از چند بلیته مهم - که زائیده نگرش مبتنی بر امتیاز دیدن حاکمیت است - مصون می‌دارد. این موارد عبارتند از:

### اول: حاکمیت به عنوان ابزاری در خدمت جلب منافع

پیامبر اکرم از آنجا که حاکمیت را یک مسئولیت و نه «امتیازی ویژه» برای کسب منافع قلمداد می‌نمودند، در طول حکومتشان هیچگاه در پی انتفاع مادی از

۱ - «انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن توفی من المؤمنین ترک دیناً فلعن قضاؤه و من ترک مالا فلورثه»، (التجاری ۵/۹) و با به همین مضمون داریم: «من ترک مالا فلورثه و من ترک کلا فالیاه» (التجاری ۶۱/۵).

حاکمیت سیاسی نیفتادند. لذا مشاهده می‌شود که با به حکومت رسیدن، میزان سختی و رنج حضرت افزونتر شده و کم نمی‌شود. حضرت علی علیه السلام که خود تندیس «ساده زیستی» می‌باشد در یکی از خطبه‌هایش چون در مقام وصف خصال نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌آید. از ساده زیستی پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مفصل یاد کرده و اظهار می‌دارند که هیچ حاکمی تا کنون این چنین به حاکمیت سیاسی ننگریسته است.<sup>۴۹</sup> «النضر» نیز نقل می‌کند که روزی مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و به خدمت حاکم ممالک اسلامی رسید. پس مشاهده کرد که حضرت بر روی حصیری استراحت می‌نمودند و متکایی از لیف خرما زیر سر داشتند که چون از جا برخاستند آثار حصیر و لیف خرما بر بدن و گونه‌هایشان هویدا بود. مرد بر بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله دست کشیده و می‌گفت: نه قیصر و نه کسری هرگز چنین نکنند! آنها بر روی حریر و دیباج می‌خوابند و تو بر روی حصیر؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زیرا من از آنها بهترم. بخدا سوگند که من از آنها برترم ولیکن مرا با دنیا چه کار؟<sup>۵۰</sup> در کتاب «روضه‌الواعظین» از قول «عیص بن قاسم» آمده:<sup>۵۱</sup> روزی به امام صادق علیه السلام عرض کردم که از پدرتان روایت شده، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز یک وعده سیر نان گندم نخوردند، آیا این روایت صحیح است؟ فرمودند: خیر! بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اصلاً نان گندم نخوردند و از نان جو نیز یک وعده سیر میل نمودند.<sup>(۱)</sup>

در مجموع وجود چنین نگرشی نسبت به حاکمیت سیاسی در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله است که منجر می‌شود سطح رفاهی و معیشتی ایشان در دوران حکومت نسبت به قبل تنزل بیابد.<sup>۵۲</sup> همین بینش است که کارگزاران اسلامی را قانع ساخته و آنها را وامی‌دارد تا همچون «عتاب بن اسید» که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه منصوب شده بود، بیان دارند: «خدا سیر نکند شکمی را که به یک درهم در روز سیر نشود».<sup>۵۳</sup>

**دوم: قدرت سیاسی و فساد روابط حاکم و مردم**  
 اگرچه اصل «قدرت فساد می‌آورد» در طول تاریخ حکومت‌های بشری مویذات بسیاری یافته است، با این حال نگرش ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و حکمرانان اسلامی از آنجا که مبتنی بر «مسئول دیدن حاکمیت سیاسی» می‌باشد. به طور بنیادین از فسادهای اخلاقی و مادی رایج فاصله می‌گیرد. در همین ارتباط «ابوعلی اشعری» در احوال

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که ایشان از تشبه به اخلاق متکبرانه پادشاهان کلاً بیزار بودند.<sup>(۲)</sup> نقل شده که فرشته‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله را از جانب خداوند مخیر نمود که یا بنده‌ای باشد متواضع که به مقام رسالت رسیده و یا پادشاهی (متکبر و پرجلال و جبروت) و پیامبر شقّ اول را پذیرفت.<sup>۵۴</sup> این انتخاب در تمام سطوح حیات پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی داشت، از زندگی شخصی ایشان گرفته تا رتق و فتق امور حکومتی. نکته قابل توجه شمول «تواضع» پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که همه افراد اعم از مسلمان و غیر مسلمان را در برمی‌گیرد. نمونه بارز این تواضع در همان روزهای اول تأسیس حکومت اسلامی بوضوح دیده می‌شود. آنجا که رئیس حکومت اسلامی در طبقه پایین خانه محقر «ابویوب» سکنی می‌گزیند و از پذیرش درخواست صاحبخانه مبنی بر سکونت در طبقه دوم به طور جدی خودداری می‌ورزد.<sup>۵۵</sup>

در داستان جنگ بدر نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون از سرکوب قریش فارغ شد، در عین اقتدار و توانایی نزد یهودیان «بنی قینقاع» رفته و آنها را از راهی که در پیش گرفته بودند برحذر داشت. یهودیان نیز در پاسخ با صراحت تمام درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله را رد کرده و اظهار داشتند: «ای محمد کشتن چند تن از قریش تو را مغرور نسازد، آنها افرادی کار ناآزموده بودند و جنگاوری نمی‌دانستند. پس به خدا قسم اگر به قتال ما برخیزی خواهی فهمید که ما چگونه هستیم». اگرچه لحن یهودیان تند بود ولیکن پیامبر صلی الله علیه و آله از قدرت و اقتدار حکومتی خود بهره‌ن جست و ایشان را به حال خود واگذارد.<sup>۵۶</sup>

شواهد موجود در سیره نبوی صلی الله علیه و آله دلالت بر این نکته مهم دارد که نحوه نگرش پیامبر صلی الله علیه و آله به «حاکمیت» در اعمال آن بسیار مؤثر بوده است و لذا مشاهده می‌شود که همین رویه کم و بیش، در حیات سیاسی کارگزاران اسلامی متجلی می‌شود و نتیجه آن می‌شود که میزان فساد انگیزی قدرت کاهش یابد.

۱. قال صلی الله علیه و آله: لا، ما اكل رسول الله صلی الله علیه و آله خبز بر فطّ و لاشع من خبز شعير قطّ.  
 ۲. در حدیث است که «کان یکره ان ینسب بالملوک» (فروع الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷).

## سوم: قدرت سیاسی و خشونت

اینکه جنس «حاکمیت سیاسی» از نوع «مسئولیت» است را می‌توان به شکل بارزی در تجلی حکومت اسلامی به عنوان عاملی در تحقق رحمت الهی مشاهده نمود. علامه مجلسی(ره) در تفسیری که در آیه «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین»<sup>(۱)</sup> نوشته، چنین آورده است:

«رحمت به معنای نعمت است، نعمتی که عام بوده و همه مردم اعم از مومن، کافر و فاجر را در بر می‌گیرد. از نظر زمانی نیز رحمت مورد نظر عام بوده و دنیا و آخرت را شامل می‌شود»<sup>(۲)</sup> این تفسیر مطابق با فرموده خود خداوند متعال می‌باشد، آنجا که می‌فرماید:

«برای شما پیامبری از جنس خودتان آمد / آنهم از بهترین و اشرف شما / که از فرط محبت و نوع‌پروری برای شما شدیداً نگران است و حریصانه در پی بهبود حال شماست و نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان است»<sup>(۳)</sup>

غلبه رحمت بر غضب در آیات فوق کاملاً مشهود است و سیره نبوی ﷺ نیز مملو از مصادیقی است که همگی موید اصالت اصل فوق می‌باشند. عفو عمومی پیامبر اکرم ﷺ در جریان فتح مکه، یعنی زمانی که بسیاری از مسلمانان در پی انتقام جویی از اهالی ستمگر مکه بودند، نمونه عالی چنین رحمتی می‌باشد. سرکوبی غضب و تقویت صبغه رحمت‌آمیز حکومت اسلامی آن قدر اهمیت دارد که پژوهشگران حوزه سیاست اسلامی، معمولاً از آن به عنوان یکی از بنیان‌های اصلی جوامع اسلامی یاد نموده و در این خصوص به فرمایشی از پیامبر اکرم ﷺ استناد می‌جویند که فرموده‌اند:<sup>(۴)</sup>

«در میان دو کس، آنکه از حب بیشتری نسبت به دیگری برخوردار باشد، نزد خدا محبوب‌تر است»<sup>(۵)</sup>

## ویژگی ششم: وسعت حاکمیت سیاسی

ویژگی‌های مذکور تا اینجا چه بسا این تصور غلط را ایجاد کرده باشد که، در حاکمیت سیاسی پیامبر ﷺ جایی برای ارائه نظرات کارشناسانه و یا آراء مردم نبوده‌است. آنچه از سیره عملی و نظری پیامبر ﷺ حاصل می‌آید کاملاً با این مطلب مخالفت دارد و برعکس، نشان می‌دهد که «حاکمیت سیاسی» پیامبر ﷺ دارای چنان فراخنا و وسعتی بوده که در درون خود آراء مختلف را جذب و هضم می‌نموده‌است.

به عبارت دیگر در درون حاکمیت نبوی ﷺ آراء مختلفی به حیات خود استمرار می‌داده‌اند که بعضاً مخالف و حتی معارض بوده‌اند ولیکن چنان نبوده که پیامبر ﷺ در پی نفی آنها بوده‌باشد. نظر به اهمیت این مبحث، صور مختلف قضیه را ذیلاً با قدری تفصیل از نظر می‌گذرانیم.

## صورت اول: وجود آراء مخالف و معارض

در جریان صلح حدیبیه، عده‌ای از مسلمانان از انعقاد پیمان صلح خرسند نبودند. لذا چون پیامبر ﷺ دستور داد که همگان قربانی‌های خود را بانجام رسانیده و سرها را بتراشند، به علامت اعتراض فقط «تقصیر» کردند. رسول خدا اگرچه بعداً در مقام دعا برای حجاج نارضایتی ضمنی خود را اظهار داشتند ولیکن این گروه را به هیچ وجه مورد بازخواست قرار ندادند.<sup>(۶)</sup> همین حالت در قصه جنگ تبوک پیش آمد. پیامبر ﷺ قبل از رسیدن به «وادی المشقق» به مسلمانان امر کردند که هر که زودتر به آنجا رسید، به آب باریکه موجود دست نزنند تا ایشان برسند. علی‌رغم این حکم صریح، چند تن از منافقان تخلف کرده و آب را نوشیدند. اگرچه پیامبر ﷺ نام آن افراد را از سپاهیان جویا شد و در حقشان نفرین کرد ولیکن به خاطر این تخلف آنها را رسماً مورد مجازات قرار ندادند.<sup>(۷)</sup> از این گونه موارد که منافقان با احکام نبوی به نوعی مخالفت ورزیده و سر از اطاعت حاکمیت ایشان بر می‌تافتند، اما پیامبر ﷺ بر آنها سخت نمی‌گرفت زیاد است که تماماً به منافقین باز نمی‌گردد. به عنوان مثال در جریان جنگ تبوک، حدود هشتاد نفر از مسلمانان از اطاعت امر رسول خدا ﷺ سرپیچی و متعاقباً با آوردن عذرهایی به سادگی کار خود را برای پیامبر ﷺ توجیه نمودند. در این میان «کعب‌ابن مالک»، «مرارة بن ربیع» و «هلال‌ابن امیه»، صراحتاً به تخلف خود اعتراف نموده و از آوردن هر گونه عذری خودداری می‌کنند. این افراد اگرچه مورد بی‌مهری پیامبر و جامعه اسلامی قرار می‌گیرند ولیکن در

۱- (انبیاء، ۱۰۷).

۲- «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم، حریر علیکم بالمؤمنین زئوف رحیم» (توبه، ۱۲۸).

۳- «ما تحاب اثنان فی الله تعالی الاکان افضلهما اشدما حیاً لصاحبه».

نهایت مورد عفو الهی واقع می‌شوند.<sup>۶۱</sup>

خلاصه کلام آنکه، اعمال حاکمیت سیاسی از سوی پیامبر ﷺ چنان متصلب نبود که جای هیچ گونه اظهار نظری را باقی نگذارد، بلکه برعکس رخصت‌های موجود - آن گونه که در ذیل شماره‌های بعدی می‌آید - به صورتی بود که امکان اظهار نظر را به مخالفان هم می‌داد به گونه‌ای که بعضاً افراد کم ایمان و یا متناقض و یا حتی مسیحی و یا یهودی از این مجال سوء استفاده می‌نمودند. در همین ارتباط اشاره به احوال «نبتل بن حارث» قابل توجه می‌باشد. نبتل کسی بود که پیامبر ﷺ او را به شیطان تشبیه کرده بود و به عنوان خبرچین منافقان کار می‌کرد. اگرچه پیامبر ﷺ به واسطه جبرئیل از احوال درونی او آگاه بود با این حال جلو او را نمی‌گرفت و او آزادانه در جمع مسلمانان رفت و آمد می‌کرد. نبتل که چنین تساهلی را از سوی پیامبر ﷺ توقع نداشت در جمع منافقان همیشه می‌گفت که «پیامبر ساده و زود باور است.»<sup>۶۲</sup> با این حال می‌بینیم که پیامبر ﷺ به خاطر اصلاتی که برای نقش مردم در جامعه اسلامی قائل بود، به هیچ وجه راضی نمی‌شد به بهانه وجود چنین سوء استفاده‌هایی، اعمال حاکمیت سیاسی را به صورت یک جانبه درآورده، هرگونه مخالفتی را رفع و دفع سازند.

### صورت دوم: فرامین حکومتی و آراء مسلمانان

در سیره نبوی ﷺ به مواردی برمی‌خوریم که برخلاف صلاح دید اولیه پیامبر ﷺ، مسلمانان نظراتی را ارائه می‌کنند که پیامبر ﷺ نیز همان را به اجراء می‌گذارند. به عنوان مثال در جنگ خندق به واسطه طولانی شدن زمان محاصره، خیانت یهود بنی قریظه و کار شکنی‌های منافقان، لشکر اسلام دچار بحران شده بود و پیامبر ﷺ جهت خروج از این وضعیت تصمیم گرفت با قبیله «غطفان» صلح نمایند و از این طریق وحدت دشمن را درهم بشکنند. لذا با «حارث بن عوف» و «حذیفه بن بدر» وارد مذاکره شدند و در نهایت در قبال پرداخت  $\frac{1}{3}$  از خرمای مدینه رضایت آنها را جلب کردند. پیشرفت مذاکرات آن قدر زیاد بود که قرارداد تهیه و به مرحله امضاء رسید. با این حال سعد بن معاذ و سعد بن عباده - بزرگان اوس و خزرج - از امضاء این قرارداد ناراضی بودند. پس نزد پیامبر ﷺ رفته و اظهار داشتند: اگر آنچه می‌کنی وحی الهی است که ما را حرفی

نیست. اما اگر به صلاح دید خود می‌کنی که ما را نظر دیگری است. پس در پاسخ به درخواست پیامبر ﷺ که نظر آنها را جويا شده بود، چنین گفتند: قبیله غطفان در زمان قبل از اسلام جرأت آن را نداشت که یک دانه خرمای مدینه را بخورد مگر آنکه خریده باشند و یا اینکه مهمان شده باشند، حال پس از مسلمان شدن ما چگونه اجازه این کار را به آنها بدهیم؟! ما به این خفت تن در نداده و شمشیر تنها پاسخ ما برای آنهاست. پیامبر ﷺ که چنین دیدند، قرارداد را پاره کرده، نظر خود را تغییر دادند.<sup>۶۳</sup>

در غزوه بدر کبریٰ نیز شاهد چنین تغییر عقیده‌ای می‌باشیم. پیامبر ﷺ در این جنگ چون به چاه‌های بدر رسیدند دستور اطراق دادند. پس «حباب بن منذر بن جموح» به نزد حضرت رفته، اظهار داشت: آیا اینجا را به واسطه وحی الهی اختیار کردی یا مصلحت جنگی؟! پیامبر ﷺ فرمودند: وحی الهی نیست، پس اگر نظری داری بگو. پس حباب استراتژی جنگی خود را اظهار داشت و پیامبر ﷺ ضمن تأیید آن، دستور فرمودند که لشکر مسلمانان مطابق برنامه حباب آرایش نظامی بگیرد.<sup>۶۴</sup> از این گونه شواهد در طول حکومت پیامبر ﷺ به وفور یافت می‌شود که دلالت بر فراخ بودن «عرصه حاکمیت سیاسی» پیامبر ﷺ دارد.<sup>۶۵</sup>

### صورت سوم: توجه به آراء غیر مسلمانان

در بیان وسعت حوزه اعمال حاکمیت سیاسی از سوی پیامبر ﷺ ذکر همین نکته کفایت می‌کند که حضرت در این مقام حتی به رای و نظر مخالفان و غیر هم‌کیشان خود نیز اعتبار بخشیده و توجه می‌نمودند. به عنوان مثال به هنگام محاصره قلعه طائف، سیاست جنگی پیامبر ﷺ بر آن شد تا تاکستان‌های اطراف را تخریب نمایند و بدین وسیله مقاومت یهودیان را که به شدت در مقابل حملات مسلمانان ایستاده بودند را درهم بشکنند. یهودیان چون از این تصمیم مطلع شدند، قاصدی فرستاده از رسول خدا ﷺ خواستند که:

«ای محمد تاکستان‌های ما را ویران مکن که به خوبی آنها در این اطراف نیست. پس یا آنها را برای خود بردار و یا به خاطر خدا و خویشاوندی‌ات با ما، آنها را برای ما واگذار.»<sup>۶۶</sup>

پیامبر اکرم ﷺ چون چنین دیدند، از تخریب تاکستان‌ها خودداری ورزیده و در نتیجه از فتح طائف



منصرف شده به راه خود ادامه دادند.

در جریان مباحثه نیز مشاهده می‌شود که علی‌رغم اصرار خود مسیحیان برای مباحثه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چون خود را در موضع ضعف می‌بینند به پیامبر پیشنهاد می‌کنند آنان را به حال خود واگذارد و در عوض با ایشان شخصی را همراه سازد تا در میانشان به حق حکم براند. پیامبر صلی الله علیه و آله اگرچه در موقعیتی برتر قرار داشتند با این حال رأی صائب مسیحیان را پذیرفته از مباحثه منصرف شدند.<sup>۶۷</sup>

به طور کلی از سیره نبوی صلی الله علیه و آله این گونه استنتاج می‌شود که حاکمیت سیاسی‌شان اگرچه جامع، الهی و کلی بوده‌است، ولیکن در عین حال آن قدر وسیع و فراخ بوده که بتواند برای مسلمانان و حتی غیرمسلمانان نیز جایگاهی را قائل شود. با توجه به رخصت‌های موجود در نحوه اعمال حاکمیت سیاسی که ذکرش رفت، می‌توان به صحت این ادعا تظن حاصل نمود.

### گفتار سوم: بُعد خارجی حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

طرح حاکمیت در سطح بین‌المللی، مقوله متفاوتی از آنچه تاکنون گذشت را در برمی‌گیرد. از حیث تاریخی، از قرن شانزدهم به بعد، تفکیکی بین دو حوزه «خارجی» و «داخلی» حاکمیت بوجود آمده است که براساس آن، حاکمیت در قلمرو داخلی «قدرتی قانونی، انحصاری، کامل که می‌تواند نسبت به وضع و اجرای قانون برای مردمی معین در سرزمینی معین»<sup>۶۸</sup> بپردازد، معرفی می‌شود. در مقابل، بُعد خارجی حاکمیت ناظر بر روابط فیما بین دولت‌ها - و نه دولت و مردم - می‌باشد و لذا ویژگی‌های خاص خود را دارد که عبارتند از:

اولاً - مطابق بند اول از ماده دوم منشور ملل متحد، تمامی حاکمیت‌ها در عرصه بین‌المللی مساوی است.<sup>(۱)</sup> ثانیاً - محترم بودن «حاکمیت» هر واحد سیاسی، دولت‌ها را از دخالت در امور داخلی دیگر کشورها برحذر می‌دارد.<sup>(۲)</sup>

ثالثاً - حاکمیت در بُعد خارجی در ارتباط مستقیم با «استقلال» واحدهای سیاسی می‌باشد.

رابعاً - حقوق بین‌الملل بر حاکمیت داخلی واحدهای سیاسی اولویت دارد. مطابق نظر دیوان بین‌المللی:

«حقوق بین‌الملل بر روابط بین دولت‌های

مستقل حاکم است. بنابراین قواعد حقوق بین‌الملل که دولتها ملزم به اطاعت از آنها هستند، از اراده آنها و از طریق پذیرش کنوانسیون‌ها و قواعد عرفی حقوق بین‌الملل ناشی می‌شود.»

لذا هیچ کشوری نمی‌تواند با استناد به اصل حاکمیت داخلی یا دیگر مقررات داخلی، از اجرای این حقوق سر باز زند.<sup>۶۹</sup>

در این گفتار در پی طرح دیدگاههای کلاسیک و رایج و نقد آنها نمی‌باشیم، بلکه غرض نویسنده آن است که بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ارتباط کشور اسلامی با دیگر واحدهای سیاسی چه منشی را مد نظر داشته‌اند.

### ۱- بینش کلی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اگر سیاست حکومت اسلامی مدینه را نسبت به دیگر «واحدهای سیاسی» موجود در آن خواسته باشیم مورد دقت و تأمل قرار دهیم، و در این بررسی «حاکمیت» ملاک و موضوع باشد، وجود یک اصل بنیادین بدیهی می‌نماید. همان گونه که در بحث «ولایت پیامبر» صلی الله علیه و آله ذکرش رفت، تبلیغ و هدایت بشریت اساس ولایت نبوی را تشکیل می‌دهد و حکومت هم اگر اهمیت و معنایی در اندیشه سیاسی اسلام می‌یابد از آن حیث است که ابزاری است جهت تحقق آرمان‌های بلند اسلامی. نتیجه آنکه با طرح شعار «لا اله الا الله»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حیث نظری به نفی تمامی حاکمیت‌هایی حکم کردند که مدعی استقلال و یا وابستگی به منبعی غیر از «الله» بودند. از حیث عملی نیز مشاهده می‌شود که سیره نبوی مشحون از تلاش‌هایی است که در نهایت امر به بسط قلمرو حکومت اسلامی از پرتو زوال حکومت‌های غیرالهی، منجر می‌شود. صدور اجازه جنگ برای مسلمانان آنهم زمانی که حکومت مدینه هنوز یکسال از عمرش نمی‌گذشت، بیانگر این حقیقت است که حاکمیت الهی اصولاً با حاکمیت‌های غیرالهی قابل جمع نمی‌باشد. لذا با فراهم آمدن اولین

۱- این بند عبارتست از: «سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلبه اعضاء آن قرار

دارد.»

۲- قطامه شماره ۲۶۲۵ مجمع عمومی در این خصوص تصریح دارد: «هیچ دولت با گروه دولت‌ها، حق ندارد مستقیماً یا غیرمستقیماً به هر دلیلی که باشد، در امور داخلی

دیگر دولت‌ها مداخله نماید ...»

مقدمات استقرار حکومت اسلامی در مدینه، در اوائل ماه صفر - دوازدهمین ماه ورود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه - فرمان الهی مبنی بر جنگ با مشرکان صادر و ایشان راهی غزوه «ودان» می‌شوند.<sup>۷۰</sup>

مطلب فوق ریشه در رسالت نبوی دارد و از اولویت ولایت تبلیغی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناشی می‌شود. از نظر سمبلیک (نمادین) بهترین نمادها را می‌توان در زمان تولد حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جستجو نمود که به نحو بارزی دلالت بر این بینش دارند. «القطان»<sup>۷۱</sup> با چند واسطه از ابن عباس نقل کند که چون محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنیا آمد، آمنه گفت: «دیدم نوری از سر او ساطع و تا آسمان امتداد یافت و قصرهای شامات را دیدم که گویا در آتش شعله‌ور بودند.»<sup>(۱)</sup> «ابن البرقی» با واسطه از «ابی عبدالله» عَلَيْهِ السَّلَام این حادثه شگرف را به شکل جامع‌تری توصیف می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:<sup>۷۲</sup>

«هیچ بتی نبود مگر آنکه بر صورت به زمین خورده بود، ایوان کسری نیز در آن شب تکان خورده و با صدای مهیبی لرزیده بود و چهارده کنگره (بالکن) آن فرو ریخت ... و آتش آتشکده فارس به خاموشی گرایید، که تا قبل از آن به مدت هزار سال بود که همچنان فروزان بود. ... طاق کسری نیز از وسط دوتا شد ... و کلیه تاج و تخت‌های پادشاهان سراسر دنیا واژگون شد و کلیه پادشاهان در آن روز از بیان هر سخنی بازماندند و عاجز گشتند ...»<sup>(۲)</sup>

با ورود به یثرب نیز مشاهده می‌شود که همین واقعه به شکل دیگری تکرار می‌شود. «عبدالله بن ابی بن سلول» و «ابو عامر عبد عمرو صیفی» که هر دو از بزرگان یثرب و در حکم رؤسای اوس و خزرج بودند، با آمدن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مقام خود معزول می‌شوند و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رئیس مدینه می‌شود. در خصوص «ابوعامر» گویند که او «رهبانیت» را پیشه ساخته بود و برای خود در نزد مردم مقامی معنوی ای داشت که برایش بسیار ارزشمند بود. «عبدالله بن ابی» نیز از معدود افرادی به حساب می‌آمد که هر دو قبیله اوس و خزرج به بزرگی‌اش اذعان داشتند. با این حال می‌بینیم در پرتو حاکمیت الهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمر تمامی این حکومت‌ها به پایان می‌رسد و حکومت اسلامی با حاکمیت شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکل می‌گیرد.<sup>۷۳</sup>

تحولات بعدی در تاریخ اسلام نیز در قالب همین اصل کلی شکل می‌گیرد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قبائل و گروه‌های مدینه و اطراف آن آغاز کرده، طوائف، شهرها و دیگر کشورهای همجوار را به رسالت الهی‌اش فرا می‌خواند. وعده حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبنی بر فتح امپراطوریهای بزرگی همچون ایران و رُم در جریان حفر خندق و اقدام خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهت دعوت آنها به اسلام تماماً بیانگر این مطلب است که مطابق بینش وحدانی حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلیه حاکمیت‌های سیاسی غیرالهی بناحق بوده و می‌بایست جای خود را به حکومت الله بدهند. در این دیدگاه، اصل قبول حاکمیت‌های غیرالهی و قول به تساوی آنها و یا عدم دخالت در احوال داخلی به هیچ وجه معنا نمی‌دهد بلکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسئولیت هدایت همگان را عهده‌دار بودند، لذا تا حد توان در انجام این مهم می‌کوشیدند و لحظه‌ای از تحقق حکومت اسلامی در پهنای زمین باز نمی‌ایستادند. «ملاحظاتی» که ذیلاً می‌آید، ضمن آنکه قول ما را تأیید می‌نماید، شبهاتی را که بعضاً ممکن است در اذهان پیرامون این اندیشه باشد، طرح و پاسخ می‌گوید.

## ۲- ملاحظات بین‌المللی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

با تأمل در سیره عملی و نظری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معلوم می‌شود که «حاکمیت» حکومت اسلامی در عرصه بین‌المللی تابع بینش‌های رایج امروزی نبوده و مطابق با بینش و رسالت نبوی، اصل اولیه استقرار حاکمیت الهی و نفی تمامی حاکمیت‌های غیرالهی بر روی کره زمین، می‌باشد. بر این اساس اصل تساوی حاکمیت‌ها و یا اعتبار اولیه دادن به مرزهای جغرافیایی چندان موجه نبوده، بلکه اگر موردی مؤید آن بتوان یافت مبتنی بر اصولی از قبیل «اضطرار» و یا «مصلحت» می‌باشد که

۱- فالت: «رأيت نورا يسطع من راسه حتى بلغ السماء» و رأيت قصور الشامات كأنها شعله نار نوراً.

۲- «قال عليّ: ليس منها [=الاصنام] صنم الا هو منكب على وجهه وارتنجس نبي تلك الليلة ايوان الكسرى و سقطت منه اربعة عشر شرفه ... و خدمت نيران فارس و لم تخمد قبل ذلك بالف عام ... وانقسم طاق الملك كسرى من وسطه ... و لم يبق سرير ملك من ملوك الدنيا الا اصبح منكوساً و الملك مخروساً لا يتكلم يومه ذلك ...» (ركن: امالی صدوق، ص ۱۷۱).

حکایت از ضرورت‌های موجود دارد و نه اصول حاکم بر  
بیش رئیس مدینه اسلامی.

ملاحظات پنجگانه آتی مبین این حقیقت می‌باشد:  
ملاحظه نخست: ولایت تبلیغی و نفی حاکمیت‌های

سیاسی غیرالهی.

مطابق نص صریح الهی، مخاطبان پیامبر ﷺ نه  
تنها مردم شبه جزیره حجاز بلکه همه انسان‌ها بودند.  
«و ما ترا نفرستادیم مگر به عنوان مژده دهنده و  
ترساننده برای تمامی مردم ولیکن بیشتر مردم  
نمی‌دانند.»<sup>(۱)</sup>

لذا، رسالت پیامبر ﷺ بر مرزهای سیاسی و حوزه  
حاکمیت حکومت‌ها ارجح بوده و همه ممالک را دربر  
می‌گرفته است:

«او همانست که رسولش را به هدایت و دین حق  
فرستاد تا بر همگان پیروزش گرداند، اگرچه مشرکان این  
را دوست نداشته باشند.»<sup>(۲)</sup>

و این وعده حق الهی است که هیچکس را یارای  
مخالفت با آن و یا ممانعت از تحققش نمی‌باشد:

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل  
صالح انجام دهند، وعده داده است که ایشان را بر روی  
زمین حاکم گرداند، همان گونه که با پیشینیان آنها چنین  
کرد...»<sup>(۳)</sup>

بر این اساس چارچوبهای جغرافیایی نمی‌توانند به  
عنوان حدودی معتبر برای ترسیم حوزه رسالت نبوی  
مطرح باشند و حاکمیت سیاسی پیامبر ﷺ از این حیث  
بر کلیه حاکمیت‌های موجود برتری می‌یابد. به همین  
خاطر است که می‌بینیم پیامبر ﷺ با استقرار حکومت  
اسلامی در مدینه فعالیت خود را جهت دعوت دیگر  
ممالک به اسلام آغاز کرده و به هیچ وجه این کار را  
دخالت در امور دیگران نمی‌دانستند. خلاصه کلام آنکه:

مطابق بیش نبوی تنها حاکمیت مشروع، حاکمیت  
سیاسی منتج از «الله» می‌باشد، لذا حاکمیت‌های سیاسی  
کفار و یا دیگر ادیان الهی ذاتاً قابل پذیرش و تحمل  
نبوده و در نهایت می‌بایست به حاکمیت الله تبدیل  
شوند.<sup>(۴)</sup> ملاحظات بعدی این ادعا را روشنتر می‌نمایند.

ملاحظه دوم: تجویز جهاد ابتدایی و برتری حاکمیت

سیاسی الهی

در تقسیم‌بندی‌های رایج از انواع جهاد، معمولاً از  
دو نوع «ابتدایی» و «دفاعی» سخن به میان می‌آید. در

فلسفه تشریح جهاد ابتدایی که مشتمل بر جهاد با کفار  
مهاجم، جهاد با افرادی که تصمیم بر قتل نفس  
محترمه‌ای گرفته‌اند و جهاد با بُغات می‌شود، جای  
هیچگونه شک و تردیدی نمی‌باشد. اما جهاد ابتدایی یا  
«رهایی بخش» آن نوع جهادی را می‌گویند که در  
راستای دعوت کفار، مشرکان و یا پیروان دیگر ادیان به  
دین اسلام صورت می‌پذیرد.<sup>(۵)</sup> این نوع جهاد با توجه به  
ساختار بین‌المللی دوران تأسیس حکومت اسلامی، قابل  
توجه و مبین نفی حاکمیت‌های سیاسی غیر اسلامی  
می‌باشد. عرصه بین‌المللی در زمان پیامبر اکرم ﷺ از  
چهار بازیگر عمده تشکیل می‌شد: (۱) حکومت اسلامی،  
(۲) قدرت‌های بزرگ (ابرقدرت‌های ایران و رُم)، (۳)  
قبائل موجود در شبه جزیره حجاز، و بالاخره (۴) دول  
منطقه‌ای از قبیل: یمن، غسان، حبشه، مصر و ...<sup>(۶)</sup>

پیامبر اکرم ﷺ به عنوان حاکم اسلامی، دو  
استراتژی عمده را در عرصه سیاست خارجی خود دنبال  
می‌نماید:

استراتژی نخست آنکه، به منظور تحکیم بنیان  
حکومت تازه تأسیس خود و از باب ضرورت، تا حد  
امکان با دیگر دول و کانون‌های قدرت قرارداد صلح  
امضاء نموده و با عقد پیمان‌هایی سعی می‌نمایند تا ضمن  
ایجاد فضائی آرام و مطمئن برای تبلیغ اسلامی، این  
کانون تازه تأسیس را جهت ایفاء نقش اصلی تقویت و  
آماده سازند. این استراتژی ویژه دوره اولیه از حیات  
اسلام می‌باشد که به طور ضمنی می‌توان آن را حمل بر  
اعطاء نوعی مشروعیت به دیگر حاکمیت‌های سیاسی  
قلمداد نمود. البته اگر نمی‌بود استراتژیهای دوره دوم از  
حکومت نبوی، شاید برداشت فوق‌الذکر صحیح می‌نمود.  
در حالی که با عنایت به استراتژی دوم، عملاً این  
برداشت با مشکل مواجه می‌شود.<sup>(۷)</sup>

استراتژی دوم آنکه؛ پس از تثبیت حکومت

۱ - دوما ارسلناک الاکسافه للسناس بشیراً و نذیراً ولكن اکثر الناس  
لا یعلمون» (سباء، ۲۸).

۲ - «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره  
المشرون» (توبه، ۳۳).

۳ - «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات، لیستخلفنهم فی الارض کما  
استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم...» (توبه، ۵۵).

اسلامی و طرح جامعه اسلامی مدینه در معادلات قدرت، پیامبر ﷺ از دیگر صاحبان قدرت و مردم آنها می‌خواهد تا سر به فرمان خدای یگانه گذارده، حاکمیت سیاسی اسلام را پذیرا شوند. در این خصوص پیامبر ﷺ از جانب خدای متعال اجازه می‌یابد که در صورت لزوم «جهاد ابتدایی» هم بنمایند. آنچه در سال نهم هجری رخ می‌دهد، مکمل و مفسر سیاست‌های قبلی پیامبر ﷺ می‌باشد. بدین صورت که پیامبر ﷺ اگرچه همچنان طالب صلح می‌باشند ولیکن در قبال ضلالت مردم نیز به این بهانه که ایشان در قلمرو جغرافیایی حاکمیتی غیر اسلامی قرار دارند، نیز نمی‌توانند بی‌توجه باشند. لذا مشاهده می‌شود که در سال نهم هجری امر جهاد با مشرکان و مبارزه با ایشان تا اینکه گردن به حاکمیت الهی نهند، صادر می‌شود. به مشرکانی هم که دارای عهد و پیمانی با رسول خدا ﷺ بودند چهارماه فرصت داده می‌شود تا تکلیف خود را روشن نمایند.<sup>۷۸</sup> بنیان این حکم همانا اولویت رسالت پیامبر ﷺ مبنی بر هدایت بشریت بر اعتبارات سیاسی - و از آن جمله قلمرو حاکمیت سیاسی - می‌باشد. لذا خداوند در توجیه و تبیین هرچه بیشتر می‌فرماید:

«آیا با کسانی که پیمان خود را زیر پا گذاردند و به اخراج پیامبر کمر همت بر بستند و آنها نخست در این راه پیشگام شدند، نمی‌جنگید؟ آیا می‌ترسید؟! در حالیکه خدا محق‌تر است که از او بترسید...»

در راستای تحقق همین استراتژی است که می‌بینیم قبائل و دول منطقه‌ای و حتی قدرت‌های بزرگ بین‌المللی به پذیرش اسلام دعوت می‌شوند و شعار اصلی حکومت اسلامی در این مرحله آنست که: «اسلام آورید تا سالم بمانید». به عنوان مثال، در ماه ربیع‌الاول یا جمادی‌الاولی از سال دهم است که پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به سوی قبیله «بنی حارث بن کعب» در نجران، روانه می‌سازد و به او مأموریت می‌دهد تا سه روز ایشان را به «اسلام» فراخواند و چون نپذیرفتند یا آنها به جنگ برخیزد. خالد نیز چنین کرد و چون قبیله مذکور به درخواست پیامبر ﷺ جواب مثبت داد، رسول خدا ﷺ در پاسخ به کسب تکلیف خالد نوشتند: حال که شهادت را به زبان رانده‌اند و رسالت پیامبر الهی را پذیرفته‌اند، از جنگ با آنها صرف‌نظر کرده با جمعی از

ایشان به سوی من آید.<sup>۷۹</sup> همین استراتژی در مواضع دیگر نمود پیدا می‌کند که مصادیق بارز آن را در نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ خطاب به رهبران سیاسی آن زمان می‌توان مشاهده کرد. به عنوان مثال در دعوت نامه‌های حضرت آمده است:<sup>۸۰</sup>

«همانا من شما را به عبادت خداوند به جای عبادت بندگان فرامی‌خوانم و شما را به ولایت الهی به جای ولایت بندگان او، فرامی‌خوانم. اگر نخواستید پس باید که جزیه بدهید و اگر آن را هم گردن ننهید پس شما را به جنگ فرامی‌خوانم. والسلام»<sup>(۱)</sup>

و یا در نامه‌های حضرتش خطاب به سران واحدهای سیاسی آن روز به همین معنا برمی‌خوریم که حکایت از نفی مشروعیت حاکمیت‌های سیاسی وقت دارد. پیامبر اکرم ﷺ از ایشان صراحتاً می‌خواهد تا برای «سالم بودن» به اسلام بگروند و چون «خسر و پرویز» شاه ایران از خود جسارت نشان داده و بی‌ادبانه با رسول پیامبر ﷺ برخورد می‌نماید، حضرت این گونه واکنش نشان می‌دهند که:<sup>۸۱</sup>

«سر به فرمان من نه و گرنه همراه یاران خویش به سوی تو خواهم آمد [و البته] فرمان خدا از آن پرشتاب‌تر است.»

نتیجه آنکه از تشریح «جهاد ابتدایی» برای پیامبر اکرم ﷺ معلوم می‌شود که حضرت برای محدودیت‌های جغرافیایی آن زمان اعتباری قائل نبوده‌اند بلکه مطابق فرمان الهی حاکمیت سیاسی مشروع را فقط در پرتو پذیرش حاکمیت الله و تشکیل حکومت اسلامی می‌دانسته‌اند.

#### ملاحظه سوم: بیان قاعده نفی سبیل

مطابق این قاعده فقهی، هرگونه سلطه و برتری بر مسلمانان از سوی غیر مسلمانان، کلاً مردود است. بنیان این قاعده فقهی، حکم صریح الهی است که:

«... و خداوند برای کافران راهی قرار نداده که بر مؤمنان مسلط شوند.»<sup>(۲)</sup>

۱ - قال رسول الله ﷺ: «انى ادعوكم الى عبادة الله من عبادة العباد و ادعوكم الى ولاية الله من ولاية العباد و ان اينهم فالجزية فان اينهم آذنتكم بحرب. والسلام.»

۲ - ... ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (نساء: ۴۱).



پیامبر اکرم ﷺ نیز در حدیثی مشهور به «حدیث اعتلاء» همین بینش را مورد تأکید قرار داده می‌فرماید:<sup>۸۲</sup>

«اسلام بر همگان تعالی و برتری می‌جوید ولیکن هیچکس را نشاید که تواند بر اسلام برتری یابد.»<sup>(۱)</sup>

تفسیر حقوقی - سیاسی این قاعده در عرصه روابط بین‌المللی بدین صورت خواهد بود که:<sup>۸۳</sup>

«منظور از آن [= قاعده نفی سبیل] انسداد راه تکوینی و فیزیکی نیست چرا که این «بسته شدن» به میزان تحرک و تلاش و عمل خود مسلمانان می‌باشد که چقدر در راه استقلال خود بکوشند. بلکه منظور از «بسته شدن» راه تسلط تشریحی و تقنینی کفار نسبت به مسلمین است. یعنی قوانین فقه و حقوق بین‌المللی هیچگونه راه تسلط را برای کافران و غیر مسلمانان باز ننموده...»

بر این اساس مقدم داشتن هر عنوان حقوقی - حتی اگر نام حقوق بین‌الملل را با خود یدک بکشد - بر احکام ناشی از حاکمیت سیاسی اسلام، جایز نبوده و این امر ریشه در تقدم و اولویت حاکمیت سیاسی بر کلیه حاکمیت‌های ظاهری دارد و اینکه اسلام این حاکمیت‌ها را فانی و حاکمیت اسلامی را باقی می‌داند.

#### ملاحظه چهارم: وطن و ملیت در بینش نبوی

معیار و میزانی که پیامبر ﷺ برای تعیین ملیت ارائه داد، به نحو مؤثری در خصوص میزان تأثیر و تأیید مشروعیت حاکمیت‌های سیاسی وقت مؤثر و دخیل بود. پیامبر ﷺ از همان ابتداء معیار «هم‌کیشی» را عنوان نمودند که به طور مشخص مرزهای جغرافیایی را در هم می‌نوردید و قلمرو حاکمیت سیاسی نظام‌های حاکم آن زمان را نادیده می‌انگاشت. بر همین اساس است که «امت اسلامی» به عنوان یک پدیده سیاسی منحصر بفرد متولد می‌شود و نقطه مقابل ملیت - که بعداً مطرح شد - را شکل می‌دهد. بنابه نظریه «امت»، اصالت با حاکمیت سیاسی اسلام است و حاکمیت‌های دیگر همه غاصبانه و باطل‌اند:<sup>۸۴</sup>

«از نظر فقهی مرکز اسلام و بیضه اسلام و حوزه اسلام، شهر فلان و بهمان نیست که فلان قوم در آن زندگی می‌کنند. هر قسمتی از اراضی و بلاد دور و نزدیکی است که مسلمین در آن زندگی

می‌کنند. حالا از هر قومیت و نژادی که می‌خواهند باشند. اگر به یک کشور آفریقایی مسلمان حمله شود و مورد مخاطره قرار بگیرد نه تنها به اهالی آن کشور آفریقایی جهاد واجب می‌شود بلکه به یک عرب و به یک ترک و به یک فارس و ... که دور از آفریقا زندگی می‌کنند، بطور کفایی دفاع از بیضه اسلام ... واجب می‌شود.»

نتیجه آنکه، بینش سیاسی اسلام در خصوص ملیت قائل به نظریه «امت» می‌باشد که در این نظریه مرزهای جغرافیایی - یعنی همان قراردادهایی که قلمرو حاکمیت‌های سیاسی متفاوت را مشخص می‌سازند - فاقد اعتبار می‌باشند. لذا این تعرض از سوی اسلام دقیقاً به معنای نفی مشروعیت حاکمیت‌های سیاسی غیر اسلامی است و اینکه در عرصه بین‌المللی، پیامبر ﷺ بازیگر اصلی را اسلام می‌دانسته‌اند و پس.

#### ملاحظه پنجم: جغرافیای سیاسی جهان

از جمله مهمترین منابع برای تحلیل اصول نظری حاکم بر بینش سیاسی یک مکتب، تحلیل و بررسی تصویر ارائه شده از سوی آن مکتب در خصوص «جغرافیای سیاسی جهان» می‌باشد. غرض از جغرافیای سیاسی جهان در اینجا، نگرش مکتب نسبت به عناصر اصلی و بازیگران عمده جهانی در عرصه بین‌المللی می‌باشد. اینکه هر مکتب سیاسی بازی قدرت را چگونه می‌بیند و در این بازی برای چند بازیگر نقش قائل می‌شود و به هر یک از بازیگران چقدر اعتبار می‌بخشد. خود نکته مهمی است که در نهایت شیوه آرایش قدرت‌های مطرح را بر روی صفحه شطرنج قدرت، مشخص می‌سازد.

مطابق نگرش پیامبر ﷺ، تمام واحدهای سیاسی بر روی کره زمین، از حیث مفهومی در ذیل یکی از دو عنوان «دارالحرب» و «دارالاسلام» جای می‌گیرند. گذشته از اختلافاتی که در زمینه تعریف جامع و مانع هر یک از این دو «دار» وجود دارد، به طور اجمال می‌توان اظهار داشت که خط فاصل بین این دو در حاکم بودن یا نبودن «احکام الهی» در آنجا می‌باشد. بر این اساس می‌توان به میزان اعتبار «دارالحرب» از حیث سیاسی

پی‌برد و این‌گونه استنتاج کرد که «حاکمیت‌های غیراسلامی» کلاً به دارالحرب تعلق دارند و حکم اولیه آنها، تلاش در راستای تغییر حاکمیت موجود به حاکمیتی الهی - و به عبارت ساده‌تر تشکیل حکومت اسلامی در آنجا - می‌باشد. آنچه که در اینجا قابل توجه و استثناء می‌باشد، اصالت «دارالاسلام» و تلاش در راه بسط آن می‌باشد که به طور مستقیم نافی مشروعیت حکومت‌های غیراسلامی است.<sup>۸۵</sup>

در اینجا یک شبهه طرح می‌شود و آنهم اینکه: با رجوع به تاریخ اسلام به مواردی برمی‌خوریم که حضرت با حاکمیت‌های سیاسی غیراسلامی از در صلح و سازش در آمده‌اند و همین امر ما را وامی‌دارد که بگوییم پیامبر ﷺ در قبال پاره‌ای از حاکمیت‌ها از آن اصل اولیه عدول نموده و با عقد قرارداد صلح به طور ضمنی به مشروعیت حاکمیت‌های مزبور صحه می‌گذاشته‌اند. در پاسخ به این دیدگاه باید تذکر داد که: تأمل در ماهیت و شرایط زمانی و مکانی عقد پیمان‌ها ما را به نتیجه‌ای مخالف با شبهه فوق رهنمون می‌شود. توضیح آنکه با توجه به جزئیات هر یک از دارهای دیگر، معلوم می‌شود که این «دارها» اصالت نداشته و پیامبر ﷺ صرفاً به عنوان یک استراتژی موقت (تاکتیک زمانی) به آنها نظر داشته‌اند. لذا این تاکتیک‌ها نمی‌توانند به عنوان شاهده‌ی علیه آن اصل اولیه طرح شوند. جهت توضیح هر چه بیشتر این نکته، گذری خواهیم داشت بر مهمترین «دارهای» که از سوی مخالفان می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

#### (۱) دارالذمه: این دار پیروان ادیان الهی (یهودیان،

زرتشتیان، مسیحیت که به اهل کتاب معروفند) را شامل می‌شود که اگرچه «دین اسلام» را نپذیرفته‌اند ولیکن «حاکمیت سیاسی» دولت اسلامی را گردن نهاده‌اند. اینکه می‌بینیم حقوق جزای اسلامی برای اهل دارالذمه در حکم «حقوق بین‌المللی» می‌باشد و دارالذمه نسبت به حکومت اسلامی حالت پذیرش را دارد، خود بیانگر این حقیقت می‌تواند باشد که «تصویب» این دار و بینش اسلامی از سوی پیامبر ﷺ به هیچ‌وجه با اصل اولیه «اولویت دادن به حاکمیت سیاسی اسلام» منافات ندارد بلکه به نوعی نمایانگر و مؤید آن است.<sup>۸۶</sup>

#### (۲) دارالهدنه: این «دار» به قلمروی گفته می‌شود

که جنگ در آن به متارکه انجامیده است. در خصوص

دارالهدنه دو نکته قابل ذکر وجود دارد. یکی آنکه: معلوم می‌شود در این «دار» حکم اولیه بر جنگ بوده و چنان نبوده که حکم از همان ابتداء بر ترک جنگ بوده‌باشد. دوم آنکه: در خصوص ترک جنگ نیز ادله‌ای از قبیل: «بدست آوردن فرصتی برای تقویت هرچه بیشتر جبهه اسلام»، «تأمین مصالح مسلمین»، «جلوگیری از بروز خطرات بزرگتر» و یا «فراهم آمدن زمینه مساعد جهت گرایش معاندان به اسلام» ذکر شده که تماماً بیانگر «وجود ضرورتی» می‌باشند. در حقیقت وجود همین ضرورت ناشی از آینده‌بینی و یا ضعف نظامی است که پیامبر ﷺ را وامی‌دارد تا صلح و سازش را، علی‌رغم حکم اولیه، پذیرا شود. بدین ترتیب تمسک به «دارالهدنه» نیز نمی‌تواند نافی و ناقض استنتاج اولیه باشد.

#### (۳) دارالحیاد: واحدهای سیاسی که در بروز

درگیری فی‌مابین مسلمانان و مخالفان، استراتژی «بیطرفی» اتخاذ نمایند را می‌توان اعضاء این دار قلمداد کرد. در اینکه حکم واحدهای سیاسی این دار چیست، اختلاف نظر وجود دارد به گونه‌ای که برخی «دارالحیاد» را به عنوان مخصّصی بر «دارالحرب» دانسته و معتقدند که حکم جهاد ابتدایی بر آنها صدق نمی‌کند. در مقابل، قول مشهور بر عضویت دارالحیاد در دارالحرب می‌باشد و اینکه رخصت پیامبر ﷺ جنبه تاکتیکی داشته و حضرت صرفاً برای جلوگیری از اتحاد و تقویت جبهه کفر، به آن رضایت داده‌اند. با رجوع به قراردادهای منعقد شده بین پیامبر ﷺ و بعضی از قبائل در سال دوم هجری، صلح‌نامه حدیبیه، قرارداد پیامبر ﷺ با «بنوحنظله» در جنگ موته و دستور پیامبر ﷺ مبنی بر عدم تعرض به حبشه، این‌گونه استنتاج می‌شود که قول دوم دارای اعتبار بیشتری می‌باشد. این استنتاج موافق ملاحظات عقلانی رایج در عالم استراتژی‌هایی نظامی نیز می‌باشد.<sup>۸۷</sup>

#### (۴) دارالامان: در توضیح این «دار» آمده: «عقد

قرارداد متارکه با کفار به منظور پذیرش درخواست آنها مبنی بر مهلت دادن است» که به طور آشکار دلالت بر «برتری» جبهه اسلامی دارد. «امان» معمولاً در سطح افراد کاربرد داشته که بیانگر روحیه جوانمردانه مسلمانان و یا رعایت اصل انصاف مبنی بر امان دادن به کسانی که جهت استماع قول الهی آمده‌اند، می‌باشد.

دارالامان اگر در سطح بین‌المللی تحقق یابد، باز هم نمی‌تواند مؤید قول مخالفان باشد؛ چرا که در آن عنصر برتری اسلامی و منت‌گذازدن بر طرف مقابل وجود دارد که با جوهره استدلال معارض ما همخوانی ندارد. در مجموع از مطالب فوق‌الذکر اینچنین برمی‌آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل به دو «دار» اصلی (اسلام و حرب) بوده‌اند و مطابق این بینش «حاکمیت سیاسی دارالحرب» غاصبانه و محکوم به زوال است. اما طرح دارهای دیگری که علی‌الظاهر مخالف با این استنتاج می‌باشند، از آن حیث موجه و معتبر نمی‌باشد که جنبه تاکتیکی داشته و پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر «ضرورت» و یا «مصلحت فائده‌ای» آنها را تجویز می‌نموده‌اند والا اصل در آنجا همان حکم «دارالحرب» می‌باشد. در ضمن اگرچه در کتب مربوط به «فقه سیاسی» از عناوین فرعی دیگری هم - از قبیل دارالعهد و یا دارالصلح و ... - سخن به میان آمده، اما از آنجا که این عناوین استقلال مفهومی ندارند و غالباً بر تألیف و ترکیبی از دارهای فوق‌الذکر اطلاق می‌شوند، در اینجا پرداختن به آنها وجهی نداشته و در حکم و اصلاح حکم صادره نقشی ندارند.<sup>۸۸</sup>

### نتیجه‌گیری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان اولین بنیانگذار حکومت اسلامی در جهان، عملاً زمام امور سیاسی - اجتماعی را در مدینه و متعاقب آن در دیگر بلاد اسلامی عهده‌دار گشتند. این دوره «حکومتی» برای مسلمانان همچون «میراث» گرانبهایی می‌باشد که پرداختن به آن و تأمل در زوایای مختلفش می‌تواند، راهگشای بسیاری از مشکلات نظری و عملی ما باشد. پرسش از چیستی و ویژگی‌های حاکمیت در دو عرصه داخلی و بین‌المللی در همین راستا معنا و وجود یافته است.

تحلیل «حاکمیت سیاسی» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نخست لازم است تا از واژگان معادل و یا هم‌خانواده این مفهوم در گفتمان سیاسی صدر اسلام پرسیده شود تا از این طریق بتوانیم به جهان ذهنی صدر اسلام و رهبر آن - یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله - راه یابیم. با تأمل در این زمینه معلوم می‌شود که در اندیشه سیاسی آن دوره یک واژه واحد برای تبیین این عنصر حکومتی بکار نمی‌رفته، بلکه به اقتضاء مورد از واژگانی چون ولایت، ملک، سلطه، حکم، خلافت و امامت استفاده می‌شده است.

خانواده واژگان حاکمیت در مجموع بیانگر یک حقیقت مهم می‌باشند و آنهم اینکه، حاکمیت سیاسی نه تنها در اندیشه سیاسی اسلام مهجور و متروک نبوده بلکه از همان ابتداء به عنوان یکی از شؤن و شاخه‌های مهم از «ولایت نبوی» مطرح بوده است. این حاکمیت با هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه با شش ویژگی اصلی در عرصه داخلی نمودار می‌شود که عبارتند از: حاکمیت سیاسی ذاتی دین است، جامع بوده، تجزیه ناپذیر می‌باشد، محدود است و آخر آن که «از جنس مسئولیت» بوده و در عین حال گسترده و وسیع نیز می‌باشد به گونه‌ای که برای مشارکت مسلمانان و حتی غیر مسلمانان در آن می‌توان جایی پیدا کرد.

در خصوص بُعد خارجی حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این گونه استنتاج می‌شود که بینش کلی حضرت صلی الله علیه و آله مبتنی بر نفی کلیه حاکمیت‌های سیاسی غیراسلامی و تشکیل حکومت اسلامی جهانی بوده است. ملاحظات پنجگانه‌ای که ما در این جا آورده‌ایم تماماً بر این واقعیت دلالت دارند و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر مقتضای داشتن «ولایت تبلیغی» - برای حاکم ساختن احکام الهی بر روی زمین - چنین بینش و نظریه‌ای را پذیرفته و ترویج می‌نمودند. «تجویز جهاد ابتدایی»، طرح «قاعده نفی سبیل»، ارائه بینشی تازه در خصوص «ملیت و وطن» و نهایت امر، ترسیم جغرافیای سیاسی جهان با دو بازیگر اصلی «دارالحرب» و «دارالاسلام» از جمله نکات و استناداتی هستند که نظریه ما را در خصوص حاکمیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله در بُعد خارجی تأیید می‌نمایند.



### فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - در ارتباط با «دولت» تاکنون آثار قابل توجهی به رشته تحریر درآمده است، از آن جمله: Stan Kiewicz, w.j., (ed), In Defence of Sovereignty, Oxford, Oxford University Press, 1969.
- اندرووینست، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱.

(لازم به ذکر است که، اگرچه در آثار فوق‌الذکر بنحوی ابعاد تاریخی - تحلیلی موضوع مدنظر قرار گرفته است، با اینحال در هیچیک سهمی برای دیدگاه اسلامی - ولو در مباحث تاریخی - لحاظ نشده است و همین مطلب ما را به توجه و دقت بیشتر در این زمینه فرامی‌خواند. لازم به ذکر است که تاکنون آثار اندکی در خصوص نظریه دولت در اسلام، تحریر شده که همه این ملاحظات ما را به نگارش مقالاتی از این قبیل تشویق می‌نماید).

۲ - در ارتباط با عناصر مهم دولت دیدگاههای متفاوتی عرضه شده که بین سه تا پنج عنصر در نوسان است. جهت تفصیل بیشتر در این زمینه رک:

- Willoughby, W.W, *An Examination of Nature of The State: A study in Political Philosophy*, London, Macmillan, 1896.

- Tivey, L. (ed), *The Nation State: The Formation of Modern Politics*, Oxford, Martin Robertson, 1981.

- T.K. Oommen, Op.cit, pp.23-29.

۳ - جهت درک هرچه بهتر این نظریات در عرصه سیاسی، آراء امام (ره) را در خصوص ولایت مطلقه فقیه با دیگر آراء علماء مقایسه نمایید. در این ارتباط رک:

- روح‌الله الموسوی الخمينی، ولایت فقیه، تهران: الست فقیه، بی تا.

۴ - و.ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، علی رامین، تهران: امیرکبیر، جلد دوم، قسمت دوم، ۱۳۶۲، ص ۶۲.

۵ - در خصوص آراء هابز و روسو نگاه کنید:

- و.ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، پیشین (یادداشت شماره ۴)، ص ۱۹۴ - ۱۰۵. همچنین: جلد ۲، قسمت ۲، ۱۳۶۲، ص ۴۳۰ - ۳۲۹.

۶ - هشام احمدعوض جعفر، الابعادالسیاسیة لمفهوم الحاکمیة: رؤیة معرفیه، امریکا، المعهدالعالمی للنفکرالاسلامی، ۱۹۹۵، ص ۵۵۵۷.

۷ - همان، ص ۶۴ - ۶۳. همچنین در خصوص معانی مسخنتلف حکم رک: العلامة الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، (تحقیق) صفوان عدنان داوودی. دارالقلم فی دمشق مع الدارالشامیة فی بیروت، ۱۹۹۲، (ماده حکم).

۸ - در ارتباط با ولایت رجوع شود به «مجموعه سخنرانیها و مقالات چهارمین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم»، (تهران: دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳) بویژه مقاله «مقام ولایت در قرآن» به قلم آقای روحانی، (ص ۱۳۷ - ۱۲۴).

۹ - محسن الموسوی، دولة الامام علی، بیروت، دارالبیان

العربی، ۱۹۹۳، ص ۶ - ۲۰۱.

۱۰ - رک: مفردات الفاظ القرآن، پیشین (یادداشت شماره ۷)، ص ۶۱۳ - ۶۱۱. (بعنوان مثال در آیه ۱۰۶ از سوره مؤمنون می‌خوانیم «غلبت علينا شقوتنا».

۱۱ - در این ارتباط بحث نسبتاً مسبوطی در منابع ذیل آمده است:

- عبدالله نصری، مبانی جهان‌شناسی در قرآن، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳. (مؤلف در اینجا از انواع رابطه فیما بین خدا و بنده سخن رانده است و آیات بسیاری را در تأیید رابطه حاکمیت تشریحی فهرست نموده که قابل توجه می‌نماید).

- ابوالعلاء مردودی، «تعالیم اقتصادی و سیاسی قرآن»، در:

م.م. شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، (تهران: جلد اول)، ص ۲۸۰ - ۲۵۵. (در این مقاله مؤلف آیات متعددی را که در قرآن کریم دال بر حاکمیت الهی وجود دارد فهرست نموده است. از قبیل: سوره

مبارکه بقره/۱۰۷ - عمران/۱۵۴ - انعام/۵۷ - رعد/۱۶ - نخل/۱۷ - کهف/۲۶ - قصص/۷۰ - رم/۴ - فاطه/۴۱ - حدید/۵ - و ...).

۱۲ - با توجه به حکایت‌های مسنوفه از حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، معلوم می‌شود که ایشان از زبان پرنندگان و حیوانات مطلع بودند. و با کوران و جذامیان را شفا داده‌اند و حتی دیده شده که در مواقعی به زنده کردن مردگان اقدام فرموده‌اند که تماماً به اذن الهی و بر اساس حاکمیت تکوینی حضرت صورت می‌پذیرفته است. به عنوان مثال نقل شده که عازز، ابن‌العجوز، و چند تن دیگر را به اذن خداوند زنده نمودند. امام رضا علیه السلام نیز نقل کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مواجهه با قریش معجزاتی ارائه دادند که یکی از آنها زنده کردن مردگان بود. در احوال جنگ بدر نیز چنین روایتی آمده است و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله چند تن از کشتگان بدر را زنده نموده، با آنها سخن گفتند. (در این ارتباط رک: علامه مجلسی، بحارالانوار، جلد ۱۶، ص ۴۲۰ - ۴۱۵).

۱۳ - علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۵ ح ۳۷.

۱۴ - این معنا در احادیث متعددی آمده است. از آن جمله «ابراهیم‌بن‌هارون الهیتی» با واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کند که در خصوص تفسیر آیه ۳۵ از سوره نور (الله نور السموات و الارض ...) می‌فرمایند: مثل نور الهی. همان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که «سینه او» در حکم چراغ است و نور علم در آن فروزان می‌باشد. (رک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۵ ح ۴۲). در حدیثی دیگر از شخص سلمان (ره) روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرموده است: ای سلمان خداوند مرا از نور برگزیده‌ای که آفریده بود، خلق کرد، و سپس به کیفیت خلقت ائمه



اطهار از این نور اشاره دارد. (حدیث طولانی است. رک: بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۹، ح ۹). همچنین رک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۴، ح ۶۶.

۱۵ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۱۶ - در این ارتباط رجوع شود به منبع ذیل که حوادث زمان تأسیس حکومت اسلامی را با جزئیات بیشتری آورده است:

- ابن هشام، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۲.

۱۷ - جهت توضیح بیشتر پیرامون ابن مطلب، رک: د. محمدالسیدالوکیل، یثرب قبل از اسلام، دارالمجتمع للنشر و التوزیع [من موسوعة المدينة المنورة التاريخية، رقم ۱].

- د. محمدالسیدالوکیل، المدينة المنورة: عاصمة الاسلام الاولى، دار المجمع للنشر و التوزیع [من موسوعة المدينة المنورة التاريخية، رقم ۲]، ۱۹۸۹، ص ۱۸-۱۴ و ۶-۲۵.

- د. محمد العبد الخطراوی، المدينة فی صدر الاسلام: مكتبة التراث (المدينة) و موسوعة علوم القرآن (بیروت)، ۱۹۸۴، ص ۴-۱۳.

۱۸ - جهت توضیح بیشتر پیرامون ابن شکاف، رک: مدینه منوره، پیشین (یادداشت شماره ۱۷)، ص ۷۶.

همچنین:

- المدينة المنورة فی صدر الاسلام، پیشین (یادداشت شماره ۱۷)، ص ۳۵-۱۸. بویژه:

- یثرب قبل الاسلام، پیشین (یادداشت شماره ۱۷)، ص ۱۵۲-۸.

۱۹ - جهت مطالعه بیشتر پیرامون ابن شکاف، رک: یثرب قبل الاسلام، پیشین (یادداشت شماره ۱۷)، ص ۱۸۹-۲۰۵.

۲۰ - جهت مطالعه بیشتر پیرامون ابن شکاف، رک: همانجا، ص ۱۲۲-۸۳. همچنین:

- مدینه منوره، پیشین (یادداشت شماره ۱۷)، ص ۸-۱۴۴.

۲۱ - یثرب قبل الاسلام، پیشین (یادداشت شماره ۱۷)، ص ۷۹-۲۳.

۲۲ - در این ارتباط، مولف کتاب ذیل شرح مبسوطی دارد که مفسر گفته‌های ما در این نوشتار است:

- محمدمهدی شمس الدین، فی الاجتماع السياسي الاسلامی، قم، دارالثقافة للطباعة و النشر، ۱۹۹۴، ص ۱۸-۱۱.

۲۳ - در این ارتباط رک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۸۵، ۹-۳۲۸.

۲۴ - این تفسیر از علامه مجلسی است، رک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۴.

۲۵ - بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۳. (این حدیث در منابع

متعددی مکرراً آمده است مثلاً: علل الشرايع، ص ۴۵، الخصال - ج ۲ - ص ۴۷-۸، معانی الاخبار، ص ۱۹).

۲۶ - جهت قرائت مشروح حدیث، رک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۶-۳.

۲۷ - جهت اطلاع از کیفیت صدور و اصول کلی این پیمان‌ها، رک:

- سیره ابن هشام، پیشین، (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۱، ص ۵۱۲ به بعد. همچنین؛ جلد دوم از سیره ابن هشام، ص ۴۱۲ به بعد.

۲۸ - در این خصوص حکایت‌های متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است. به عنوان مثال می‌توان به جریان قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زن یهودی‌ای که زنا کرده بود و حضرت حکم به سنگسار نمودن او دادند (رک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶-۵۶۵) و همچنین جریان قضاوت نمودن مردی از قبیله «هذیل» در «بحرة الزغا»، خراب کردن خانه‌ای در «لیه» و تصرف نمودن باغی در «ضیفه» اشاره داشت. (رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸۲ به بعد).

۲۹ - سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۲، ص ۴۱۲.

۳۰ - همان، ج ۱، ص ۱-۵۰۲.

۳۱ - به عنوان مثال می‌توان به حوادث زیر اشاره داشت که هر یک در خور توضیح مفصلی است:

- به علت مشخص نبودن مرزها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای قطعی کردن این خطوط از سیاست «ترسانیدن دشمنان» (ارهاب العدو) به تناسب استفاده نمود و لذا می‌بینیم که سرایای متعددی بوقوع می‌پیوندد. این سرایا اگرچه به وقوع جنگی منتهی نمی‌شد ولیکن هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که اعلان حضور مسلمانان بود، تأمین می‌کرد. (رک: مدینه منوره، پیشین، ص ۱۰۲ به بعد).

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منظور برهم زدن سیاست‌های غلط اجتماعی - سیاسی و فرهنگی در مدینه و تنظیم روابط داخلی اقدام به ایجاد نهضتی علمی - اجتماعی نمود که در مجموع اقتدار عالی پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌رساند. (رک: مدینه منوره، پیشین، ص ۵۴ به بعد).

- شخص پیامبر صلی الله علیه و آله کسی بودند که در ارتباط با یهود خبیر و بنی قینقاع - که از در جنگ با مسلمانان وارد شده بودند - مایل به اعمال مجازات «ترک وطن» بودند ولی برای بنی‌نضیر خائن حکم «مجازات» و «قتل» را می‌پسندیدند. صلابت پیامبر صلی الله علیه و آله در این مواضع، حاکمیت عالی‌ه یک فرماندار را به خوبی نشان می‌دهد. (رک: سیره ابن هشام، پیشین، در ذیل عناوین غزوات فوق‌الذکر).

- نظر به توطئه‌های فرهنگی مخالفان که با بی‌ادبی تمام همراه بود، پیامبر شخصاً حکم به قتل این توطئه‌گران می‌دادند. به

عنوان مثال:

«ابوعفک» شاعر (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶ - ۶۳۵) و عصماء بنت مروان (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸ - ۶۳۶).  
- پیامبر ﷺ نظر به وضعیت ویژه «مروان بن قیس دوسی» - که همسرش را طایفه ثقیف اسیر کرده بودند - اجازه داد که اولین کسی را که از این قبیله دید، گروگان بگیرد تا همسرش آزاد شود. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸۵).  
- صدور حکم تخریب مسجد ضرار منافقان نیز نمونه دیگری از این اقتدار است. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰ - ۵۲۹).  
- به هنگام فتح مکه پیامبر ﷺ لشکریان را از کشتن مردم منع کردند مگر چند نفر را که شخصاً استثناء نمودند، مثل «عبدالله بن سعد» مرتد، عبدالله بن خطل مرتد و قاتل، دو کنیزی که در هجو اسلام تلاش بسیار داشتند، و چند تن دیگر که همگی به آزار پیامبر ﷺ شهره بودند. (رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱، ۴۰۹).

۳۲ - رک: سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۲، ص ۵۲ - ۳۴۹. (به عنوان مثال در خصوص جنگ بدر آورده اند که پیامبر ﷺ چند تن را در اجر مادی و معنوی جنگ بدر - اگرچه حضور نداشتند - شریک نمود. افرادی مثل: عثمان بن عفان که به خاطر کسالت همسرش نیامده بود و یا سعد بن زید بن عمرو بن نفیل. رک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۸۴، ۶۷۸).

۳۳ سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۱، ص ۵۰۳ - ۳۴. همان، ج ۲، ص ۶ - ۹۵.  
۳۵ - رک: سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۲، ص ۵۴۰ - ۵۳۷.

۳۶ - همان (ج ۲)، ص ۶۴۰ - ۶۳۹.  
۳۷ - همان (ج ۲)، ص ۴۴۰.  
۳۸ - همان (ج ۱)، ص ۵۲۳.  
۳۹ - همانا (ج ۲)، ص ۵۷۵.  
۴۰ - همان (ج ۲)، ص ۴۹۰ - ۴۸۸.  
۴۱ - همان (ج ۲)، ص ۳۴۵ - ۳۴۴.  
۴۲ - همان (ج ۲)، ص ۴۳۰ - ۴۲۸.  
۴۳ - همان (ج ۲)، ص ۶ - ۴۱۴.  
۴۴ - همان (ج ۲)، ص ۶ - ۳۵۴.  
۴۵ - جهت قرائت مشروح قرارداد: رک همان (ج ۱)، ص ۵۰۲.  
۴۶ - همان ج ۲، ص ۴۵۰ - ۴۹۸.

۴۷ - مدینه منوره، پیشین (یادداشت شماره)، ص ۱۳۹.  
۴۸ - سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره)، (ج ۱).

ص ۵۰۷

۴۹ - در این ارتباط رک:

- بحار الانوار، پیشین (یادداشت شماره)، ج ۱۶، ص ۳ - ۲۵۲.  
۵۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳ - ۲۸۲.  
۵۱ - همان، ص ۲۴۳.

۵۲ - جهت قرائت احادیث دیگری که همین معنا را می‌رسانند، رک:

- بحار الانوار، همان، ج ۱۶، ص ۲۵۷ به بعد).  
۵۳ - سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۲، ص ۵۰۰.

۵۴ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۶ - ۲۶۵.  
۵۵ - در این ارتباط رک:

سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۱، ص ۴۹۸.  
۵۶ - در این ارتباط رک: همان، ج ۱، ص ۵۵۲.  
۵۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۶.

۵۸ - به نقل از، مدینه منوره، پیشین (یادداشت شماره)، ص ۱۹.  
۵۹ - سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۲، ص ۳۱۹.

۶۰ - همان، (ج ۲)، ص ۵۲۷.  
۶۱ - همان، (ج ۲)، ص ۳۶ - ۵۳۱.  
۶۲ - همان، (ج ۱)، ص ۵۲۱.  
۶۳ - همان، (ج ۲)، ص ۲۲۳.  
۶۴ - همان، (ج ۱)، ص ۲۲ - ۶۱۹.

۶۵ - به عنوان مثال می‌توان به جریان تسلیم شدن «بنی قریظه» اشاره داشت. در این واقعه است که قبیله «اوس» نزد حضرت آمده و از ایشان می‌خواهند تا درباره بنی قریظه که هم پیمان اوس بودند، ارفاقی بنمایند. استدلال «اوسیان» ارفاقی بود که سابق بر این پیامبر ﷺ در حق یهود «بنی قینقاع» - هم پیمان خزرج - نموده بود. پیامبر ﷺ نیز راضی شده و پذیرفتند که یکی از اوسیان به صدور حکم همت گمارد و همگان تابع رای او باشند. (رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ۲۳۹). در جریان همین جنگ است که «قیس بن شماس» مسلمان به شفاعت خواهی یکنفر یهودی برمی‌خیزد و نه تنها خون او بلکه جان زن و فرزند او و بازگشت اموال از کف داده‌اش را از رسول خدا ﷺ طلب می‌کند و حضرت به نظر او مهر صحت می‌نهند. (رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴ - ۲۴۲) همین نکته در جریان انعقاد صلح حدیبیه نیز دیده می‌شود و اینکه چگونه پیامبر ﷺ در مقام حاکمیت وسعت نظر داشته و جهت فرستادن رسول خود به جانب کفار بر روی شخص خاصی اصرار نمی‌ورزند. (رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۵).

۶۶- در این ارتباط نگاه کنید به حوادث «یوم الشدخه» (سیره ابن هشام، ج ۲، ص: ۸۴-۴۷۸).

۶۷- سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۱، ص ۵۸۴.

۶۸- آستین رنی، حکومت: آشنایی با علم سیاست، لیا سازگارا، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۵۶۳.

۶۹- سعید میرزائی ینگجه، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۶۰۵-۱۲.

۷۰- رک: سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۱، ص ۵۹۰.

۷۱- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۶. (همچنین: امالی صدوق، ص ۱۵۸-۹).

۷۲- همان، ص ۲۵۷.

۷۳- المدینه فی صدور الاسلام، پیشین (یادداشت شماره)، ص ۱۳-۴. همچنین:

- سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۱، ص ۵۸۴-۵.

۷۴- در خصوص معنا و لوازم «دعوت نبوی ﷺ»، رک: ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی اسلام، ج ۲، بی‌جا، ناشر: مؤلف، ۱۳۶۱. (بویژه صفحات ۳۵۸ به بعد)

۷۵- همان، ص ۴۳۵. همچنین:

عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷. (مبحث تجاوز).

۷۶- در این ارتباط رک:

- سعید جلیلی، سیاست خارجی پیامبر ﷺ، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۰-۲۲.

۷۷- توجه به بُعد «ضرورت» در بسیاری از تحولات و تصمیم‌گیریهای سیاسی دوره اول، مشاهده می‌شود. به عنوان مثال در جریان انعقاد صلح حربه است که «ابونصر عتبه بن جاره» از بند مشرکان گریخته خود را به مدینه می‌رساند و مشرکان جهت باز پس گرفتن او پیکری را به مدینه می‌فرستند. پیامبر ﷺ از او خواست تا با فرستاده قریش برگردد. پس عتبه گفت: آبا مرا به کسانی می‌سپاری که قصد دین مرا دارند؟! پیامبر ﷺ در پاسخ فقط فرمودند: نقض قرار نمی‌توانم. پس صبر پیشه کن تا خدا خرد گشایشی حاصل آورد. (رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۳-۴). همچنین به متن پیمان‌های منعقد شده مراجعه شود که در هر یک این وجه به نحوی نمایان می‌باشد (رک: نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد ﷺ و اسناد صدر اسلام،

(تحقیق و گردآوری) محمد حمیدالله، (مترجم) سیدمحمد حسینی، تهران، سروش، ۱۳۷۴).

۷۸- سیره ابن هشام، پیشین (یادداشت شماره ۱۶)، ج ۲، ص ۴۶-۵۴۵.

۷۹- همان (ج ۲)، ص ۹۳-۵۹۲.

۸۰- به نقل از:

سیاست خارجی پیامبر ﷺ، پیشین (یادداشت شماره ۷۶)، ص ۷۳.

۸۱- به نقل از:

- نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد ﷺ، پیشین (یادداشت شماره ۷۷)، ص ۱۹۲.

۸۲- به نقل از:

- سیاست خارجی پیامبر ﷺ، پیشین (یادداشت شماره ۷۶)، ص ۴۸. (منبع اصلی: من لایحضره الفقیه، ج ۴، باب میراث)

۸۳- به نقل از:

- فقه سیاسی اسلام، ج ۲، پیشین (یادداشت شماره)، ص ۳۹۰.

۸۴- همان، ص ۴۲۸.

۸۵- جهت قرائت شرح مفصل تری از تعاریف، رک: همان (ج ۱)، مبحث: انواع دار در اسلام.

۸۶- جهت مطالعه بیشتر پیرامون هر یک از این «دار»ها، رک: علی اکبر کلانتری، «دارالاسلام و دارالکفر و آثار ویژه آن دو»، فقه، ش ۱۰، سال ۱۳۷۵، ص ۱۱۶-۲۲.

- عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج (۳)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۲۲۲-۲۲۷.

۸۷- این موارد شامل قراردادهای ذیل می‌شود:

- قرارداد پیامبر ﷺ با بعضی از قبائل که بر سر راه کاروان‌های قریش بودند (در سال دوم هجری).

- قرارداد پیامبر ﷺ با «بنو غنم» در جنگ «موته».

- صلحنامه حدیبیه.

- دستور پیامبر ﷺ مبنی بر عدم تعرض به حبشه.

جهت مطالعه جزئیات تحلیلی بیشتر، رجوع کنید به: عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۳، پیشین (یادداشت شماره ۸۶)، ص ۲۹۰.

۸۸- لازم به ذکر است که در کتب فقه سیاسی از عناوین دیگری نیز به تفکیک سخن به میان آمده است، که استقلال مفهومی ندارند و لذا در بحث فعلی متعرض آنها نشده‌ایم. مثلاً «دارالعهد» عنوانی است که «دارالذمه»، «دارالصلح» و «دارالحیاد» را شامل می‌شود و با دارالصلح که اساساً مواردی را شامل می‌شود که بین آنها و مسلمین جنگی جریان ندارد.